

# چرا "افغانستان در مسیر تاریخ" ترقیف شد ؟

..... و چند مطلب دیگر



نوشته :

محمد نصیر

مهرین

نام : چرا "افغانستان در مسیر تاریخ" توقیف شد ؟

نویسنده : محمد نصیر مهرین

سال نشر : جنوری ۱۹۹۴ جدی ۱۳۷۲

جای نشر : هامبورگ - آلمان

تیراژ : ۵۰۰ جلد

طرح و تزئین روی جلد : مرزبان

تایپ : مرکز آموزشی امیر کبیر - هامبورگ

تلفن : ۲۸۰ ۳۴ ۲۴

قیمت = ۶ مارک آلمانی

چرا " افغانستان در مسیر تاریخ "  
توقیف شده بود؟

یادی از میر غلام محمد غبار

امیر حبیب الله خان را چه کسی کشت؟

زحمات و رزجهای کاتب فیض محمد

پروسترویکا و افغانستان



نوشته : محمد نصیر مهرین

## یاد آوری

مطالبی که از نظر میگذرد ، هر يك بمناسبتی نگاشته شده که بنا بر ملحوظات کوتاهی صفحات و یا کمی وقت فشرده تر تهیه شده است آنچه در مورد کاتب فیض محمد و میر غلام محمد غبار یادآوری گردیده ، از غایت توجه بدانها و زحمات و مشکلات شان مایه گرفته است . مسلماً بدون این توجه دادن ها و برداشتن گام های در جهت معرفت با آنها ، دیگران و آثارشان ، زمینه نقد سالم فراهم نخواهد شد . نقدی که فقدانش در جامعه ما کار تکمیلی گذشتگان و تدوین تاریخ اجتماعی را بدرازا خواهد کشانید .

" پروسترویکا و افغانستان " نام در نظر داشته بود که چهار سال قبل عنوان کتابی را باید میگرفت . از آن یادداشتها ، خصوصاً از بخش تاریخی آن ، قسمت کوچکی برای این مجموعه انتخاب گردید . مطالب جمع شده پیرامون قتل امیر حبیب الله ، اصلاً صورت مدخلی را داشت برای نگرستن به خاستگاه های پدر کشی در خاندانهای سلطنتی و کودتاهای ، که در جوامعی مانند افغانستان صورت گرفته است . معرق قرار گرفتن مرقتی مانع درج آن بصورت مطلب مستقلی نگردید . با این آرزومندی که کارهای ضمنی و جانبی موجود در دنباله خویش با تمرکز بیشتر چهره گریا و دقیقتری را بگیرد ، یادداشتهای موجود ، بچاپ میرسد . تصویر " غبار " از طرف برادرش میر غلام احمد خان و اعضای خانواده وی در کمال مهربانی در اختیار من قرار داده شد . که بدینوسیله امتنان خویش را ابراز میدارم .

ن. مهرین . هامبورگ . جمهوری فدرال آلمان

ژانویه سال ۱۹۹۴



## یادش از میر غلام محمد " غبار "

میر غلام محمد غبار، که در آغاز کارهای مطبوعاتی و اداری خویش میر غلام محمد الحسینی نامیده میشد، از چهره های معدودیست که در کشور ما با داشتن يك زندگى چند بعدى كسب وجاهت کرده اند. با آنكه اكثر، اما نام مرحوم غبار با یاد كتاب " افغانستان در مسیر تاریخ " تداعى میابد، اما واقعیت این است كه كتاب متذکره جزئى از زندگى او بوده و در زندگى قبلى اش زمینه های توجه و فراگیرى و قدردانى از او بسیار است.

میر غلام محمد " غبار "، فرزند میر محبوب خان کابلی در سال ۱۲۶۷ هـ. ش. در محلی بنام دروازه لاهورى کابل دیده بجهان گشوده بود. خانواده آقای میر محبوب خان پدر غبار كه به مطالعه توجه جدی داشتند، و ضمناً از مامورین دفاتر دولتی بودند امکانات فراگیرى خواندن و نوشتن و آگاهی از مسائل مورد علاقه غبار را در دوران طفولیت و جوانی وی فراهم نمودند.

سالهائی كه غبار دوران جوانی خود را آغاز مینمود و بتدریج علائق ملی و اجتماعى دوران وی شكل میگرفت، از شرائط ملی و بین المللی در اذهان جوانان

روشنفکر موجدتکان های بسیاری بود. اوضاع آن دوران برای روشنفکران عمدتاً متحقق گردانیدن دو هدف را در پیش رو قرار میداد . یکی مشروط کردن ساحه قدرت خودکامه و مطلق العنان امیر حبیب الله ( مشروطیت ) و دیگری پایان بخشیدن به سلطه و نفوذ انگلیسیها در افغانستان ، تحقق این دو هدف از هم جدا نبودند . از همین رو انرژی و زندگی طرفداران خواسته های فوق را تحت الشعاع خود قرار میداد . سیاست امیر حبیب الله با هر شیوه محیلاته و سرکوبگرانه ای که در قبال پیشنهاد طرفداران کسب آزادی از انگلیسیها ادامه میافت ، در مرکز توجه اش حفظ وضع موجود همان دوران و نگهداشت پایه های قدرت خود او و از دست ندادن زندگی پر تعیش و خوشگذرانی قرار داشت . تداوم این وضع صف بندی های جدیدی را در میان روشنفکران دربار و خارج از آن بوجود آورده بود و در نتیجه منتج به همسوئی ها در راه تحقق اهداف جدی آن روز گردید .

چنانچه میدانیم ، در کشورهایی که حکومت استبدادی و مطلق العنان فرمان فشارانگیز میرانند ، در جاهائیکه عناصر و بالاخره عنصری اراده امور را به کف داشته و به خواست مردم و طرح دیگران توجهی ندارند ، دنبال کردن خواست هایی که به خود کامگی پایان ببخشد ، سرور زندگی را در راه فدا کردن است . و همچنان نتایج کار سایرین از نظر ادامه دهندگان پنهان نبود .

با آنکه جمع وسیعی از فعالان مشروطه اول مورد سرکوب قرار گرفته و جنبش آنان خفه گردید ولی نهال آرزوهای شان بدست روشنفکران باقیمانده ، با کار و پیکار افتخار آمیزی آبیاری گردید .

در طی مدت بعد از سرکوب مشروطه خواهان اولی ، سراج الاخبار به کوشش محمود طرزی ، دسترسی به تجارت سایر کشورهای که در جاده های تحرك و ترقی گام مینهادند ، تجربه اندوزی از خیانتکاران و مردان نیمه راه مشروطه اول ، فراگیری شیوه های متفاوت مبارزه علیه مطلقیت ، افق پیروزی را در جلو کار ادامه دهندگان قرار میداد .

در نتیجه چنین تاثیرات و زحمات بود که حرکات آزادیخواهانه و اصلاحی چه از نظر کمیت افراد و چه از نظر ساحه کار گسترش یافته بود . حرکات مخفی و علنی که از طرف روشنفکران صاحب نفوذ در دربار و خارج از آن مانند سراج الاخبار و ایجاد هسته های مخفی جوانان افغان صورت میگرفت ، مکمل براه افتادن حرکت جدید بود .

غبار و هم نظران شان ، هنگامی برای مبارزه در پی عملی شدن اهداف یاد شده مصمم شده بودند که اعدام و زندانی ساختن مشروطه خواهان اول و تحول طلبان هنوز تازگی داشت و دشواری فعالیت هاشان واضح بود .

سخنان مشروطه خواهان اولی مانند جملات قاطع و مصممانه محمد عثمان خان پروانی در روح غبار و سایرین طنین افکن بود که در برابر



ستمگری امیر حبیب الله گفته بود :

" زحمت مرگ ما چند دقیقه بیش  
نیست ، ولی زحمت معاصیه با  
شما ابدی است . ما نمی خواستیم  
شما را بکشیم ولی می خواستیم  
افغانستان را اصلاح کنیم . "

و یا سخنان ملا محمد سرورخان فرزند مولوی احمد جانجان  
الکوزائی که در خلال وصیت نامه اش در واپسین لحظات زندگی این  
بیت شورانگیز را نوشت :

ترك مال و ترك جان و ترك سر  
در ره مشروطه اول منزل است

در حرکات و شکل گیری هسته های فعالین این دوران ضمن عده  
تجانس و تفاوت ها در افکار سیاسی ، همخوانی و هم نظری های را  
نیز ملاحظه می کنیم . ؛ مثلا :

مواضع و خواسته های سردار نصرالله خان برادر امیر را می توان

دید که کسب استقلال را می خواهد ولی در اداره امور بگفته آقای غبار " دل بستگی به نظام قرون وسطانی و سلطنت مطلق العنان شخصی " داشت . جانب دیگر ، آزادی خواهانی را می بینیم که مرکز توجه شان را کسب استقلال ، اصلاحات و ایجاد تحول و ترقی در افغانستان قرار داده بود . امان الله جوان به این گروه تعلق داشت .

پایان دادن به حیات امیر حبیب الله که در يك جو مناسب ( گرفتاری های انگلیس و آمادگی داخلی ) و مطابق تدارك قبلی عملی گردید . تلاش هسته های مبارزان را در مدار تحقق برنامه های اصلاحی قرار داد . و در نتیجه فضای متفاوت تری در حیات سیاسی و اجتماعی حاکم گردید .

" فضای آزاد سیاسی سبب شد که حلقه های سیاسی مخفی در زمان امیر حبیب الله خان به شکل علنی درآمد و آزادانه به فعالیت های سیاسی دوام داد ... "

با نگاهی به اسمای چهره هائی که در این دوران مشغول فعالیت هستند ، نام غلام محمد " غبار " را در قطار نام کسانی می بینیم که در حلقه " جوانان " فعالیت داشتند . بر علاوه غبار بنام های آتشی برمیخوریم :

تاج محمد پغماشی ، عبدالرحمن لودی ، فیض محمد باروت ساز ، غلام محی الدین اوتی ، سعدالدین ، میرزا عبدالرحمن ، محمد انور بسمل

میرزا نورمحمد ، عبدالطیف ، میرزا محمد اسمعیل ، محمد سعید خان ،  
میرزا غلام جیلانی ، و در گروه دیگری اشخاص آتی ثبت شده اند :  
میر سید قاسم خان ، عبدالهادی داوی ، فقیر احمد ، سید غلام  
حیدر پاچای کنری ، غلام رضا ، فیض محمد ناصری و غلام احمد  
رحمانی .

اشخاص فوق و آنانی که در قطار ایشان قرار داشته اند ولی از آنها اسم  
برده نشده است ، آنچه در خورشان بوده است نه تنها در کسب استقلال  
بلکه در راه انداختن حرکات عملی هر چند محدود و لسی موثر و در  
فعالیت های فرهنگی و تنویر اذهان که جز ایجاد تحولات در جامعه بود  
گامهای موثری برداشته اند. همانگونه که از این چهره ها یاد میگردد ،  
هزاران انسان گمنامی نیز بیاد می آیند که در صحنه جنگ با  
انگلیسیها تفنگ برداشته و عده نئی جان باختند تا آرزوهای استقلال  
طلبانه عملی گردد .

در سالهایی که جوش و خروش ایجاد تحولات و آزاد زیستن از سایه  
حاکمیت عبدالرحمن خانی و فرزندش همه گیر شده بود ، نقش  
آزادیخواهان و روشنفکران تحول طلب اهمیت زیادی کسب کرده بود .  
مشغولیت هائی که غبار در طی سالیان این دوران به عهده دارد عبارت  
است از :

ماموریت گمرک خان آباد در سال ۱۲۹۶ ه . ش . در سال ۱۲۹۸

کارمند کوتوالی کابل ، از نه قوس ۱۲۹۹ مسئولیت جریـده ستاره  
افغان را در جبل السراج به عهده داشت .

در سال ۱۳۰۰ هـ. ش. بعنوان عضو هیأت تنظیمه به هرات می رود  
و در سال ۱۳۰۰ همراه محمد نادرخان که بحیث سفیر در فرانسه تعیین  
شده بود به آن کشور می‌رود و وظیفه سکرتسری را انجام میدهد . بعد از  
بازگشت به کابل در لویه جرگه های پغمان در سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷  
هـ. ش. بحیث وکیل مردم کابل شرکت می‌ورزد . در سال ۱۳۰۹ بحیث  
سر کتابت سفارت افغانی در ماسکو تعیین شده بود .

آقای غبار در سال ۱۳۱۰ عضو انجمن ادبی در کابل شده و سری  
مقالاتی را تحت عنوان " افغانستان و نگاهی بتاریخ آن " تهیه مینمود .  
از سال ۱۳۱۱ الی ۱۳۱۴ در کابل زندانی بود . " دلیل " توقیف و  
زندانی شدن وی این بوده است که شخصی بنام محمد عظیم خان به  
سفارت انگلستان در کابل حمله کرده و سه نفر را کشته بود .

گنه کرد در بلخ آهنگری

به نیشابور زدند گردن مسگری

در ادامه این ایام به ولایات فراه و قندهار تبعید گردید که تا سال  
۱۳۲۱ ادامه یافته است .

در همین ایام باید سروده باشد که ،

ای کابل ای دیار نیکویان چگونه ای  
ای مظهر تجلی جانان چگونه ای  
گاهی گرشک جای تو شدگاه قندهار  
هان ای " غبار " گوشه دامان چگونه ای

این بیت غبار یاد آور شعر مسعود سعد سلمان است — در  
روزگاران تلخ زندانی ، هنگامی که به سرودن اشعار پرسوز اشتغال  
داشت این بیت را سروده بود :

ای لاهور و یحک بی من چگونه ای  
بی آفتاب روشن روشن چگونه ای  
ناگه عزیز فرزند از تو جدا شد ست  
با درد او بنوحه و شیون چگونه ای

آقای غبار در خلال مدتی که در تبعید بسر می برد نیز بکار  
تحقیقی در تاریخ اشتغال داشته اند ، چنانچه کتاب " احمد شاه بابا "  
رادر همان دوران برشته تحریر درآورده اند . در بازگشت به کابل با  
انجمن تاریخ همکاری کرده و مدتی هم مسئولیت جریده انیس را بهعهده  
داشت .

در خلال سالهای سلطنت محمد نادر خان و پسرش که دربار و صدراعظم محمدهاشم خان، به تعقیب هواداران امان الله و چیز فهم های جامعه که در مقابل مطلقیت ابراز مخالفت داشتند، به بگیر و ببند مشغول بودند، عده نئی از روشنفکران مخالف را زندان بکوفت، خسته دل و اندوهگین بار آورد، عده نئی مانند آقای داوی تطمیع شده با احراز کرسی هائی، مهر سکوت بر لب نهادند. ولی در این میان اگر عده نئی را ازین راه و رسم متمایز میابیم، غلام محمد غبار بدان ها تعلق دارد. وی قدم در راه یشبرد فعالیت های قلمی و عملی نهاده وجود خویش را وقف مطالبات لگد خورده ولی مورد نیاز جامعه نمود.

وی با اشخاصی چون دکتر عبدالرحمن محمودی در دوره هفت شورای ملی (۱۳۲۸ تا آخر ۱۳۳۰) نماینده انتخابی شهریان کابل بود. در شورا مدافع طرح و تصویب لوایح دیموکراتیک، آزادی بیان، آزادی احزاب بوده و مخالف لوایح جابرانه و شیوه های کهنه مانند بیگاری بوده اند. اگر درین دوران که به دوران هفتم شورا مشهور میباشد، تحرکی سیاسی، فرهنگی در جامعه بخصوص در شهرها و پایتخت و در بین قشر روشنفکر بوجود آمده است، نقش عناصری مانند غبار، محمودی، گل پاچا الفت، کریم نزیهی و غیره جایگاه بلند ارج گذاری دارد. جریده وطن، ارگان حزب وطن که آقای غبار رهبری آنرا داشته اند، بعنوان بلندگوی نیازهای دیموکراسی خواهی در جامعه

استبدادزده ما در کنار سایر نشریات مشابه سهم با ارزش داشته است .

اما آن تلاشها و زحمات باز هم دیری دوام نکرده ، غبار و جمع دیگر آنچنان که سلطنت لزوم دیده بود بزندان افتاده و کارهای سیاسی و نشراتی اشان تعطیل گردید .

این بار تا سال ۱۳۳۵ در زندان بوده و بعد از آن در منزل شان به تحقیق و مطالعات اشتغال داشته اند . غبار مدتی سمت مشاوریت ریاست مطبوعات را داشته و هنگام تسوید مواد قانون اساسی اوایل دهه چهل به عضویت کمیسیون مشورتی قانون اساسی دعوت شده است که در آن شرکت نورزید و با قطع کارهای دولتی مشغول نوشتن بوده که اثر " افغانستان در مسیر تاریخ " از کارهای این دوران زندگی اشان میباشد . و چنانکه اکثرا میدانند کتاب نامبرده بعد از کسب اجازت قبلی از طرف مقامات ذیصلاح در مطبعه دولتی کابل چاپ شده و آماده توزیع بود که توقیف میگردد .

کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ " محل مراجعه اکثر هموطنان اهل مطالعه و محل استشهاد را تشکیل داده و یکی از کارنامه های بزرگ غبار را تشکیل میدهد . کتابی که متأسفانه از برخوردهای نقادانه و تکمیلی بدور مانده و برخی فقط اشاراتی به کمبودهای آن میکنند .

میر غلام محمد غبار در هنگامی که ایام پیری بسرآغش آمده بود از نوشتن و صحبت های قاطع و رك و راست بدور نبود . در طی صحبتی که در خزان سال ۱۳۵۴ با او در منزل يك تن از فرزنداناش در مكروريان كابل مساعد گردید و در آن صحبت ها چند تن از محصلين رشته تاريخ فاكولته علوم بشری و ادبیات حضور داشتند گفت :

" بچه ها ، قبل از همه تاريخ كشورتان را مطالعه كنید . تاريخ عمومی را بخوانید . ، آثار نویسندگان و مورخين مختلف را كه رهكشای شما میباشد ، مطالعه كنید ... با آنكه از خود حرف زدن خوشم نمیاید ، ولی كتاب من ( افغانستان در مسیر تاريخ ) را پیدا كنید و بخوانید ، نمیدانم چرا آنرا در جانی زندانی کرده اند . " مردی كه سخنان خود را به دور از هر نوع ملحوظات و محافظه كاری بر زبان میآورد تاثیرات نافذی داشت .

بر علاوه افواهاات در مورد وجود جلد دوم افغانستان در مسیر تاريخ بصورت خامه كه خود غبار آن را در مقدمه كتاب وعده داده است ، به نقل از گفته محمد ابراهيم عطائی ، غبار در سال ۱۳۴۸ گفته است كه اثر دیگری بنام " رجال دوره جوان افغان " را نیز نوشته است . در عنوان مطلب سوانح میر غلام محمد غبار كه در پایان آن نام خود غباردرج است و ازین رو باید خود ایشان آن را نوشته و در اختیار آقای



حسین نایل قرار داده باشند ، از کتابهای آتی نیز نام برده شده و گفته شده است که " نسخ خطی است و هنوز طبع نشده است " ( \* ) :

" تاریخ ادبیات افغانستان "

از آغاز دوره تاریخی تا قرن بیستم .

" تاریخ احزاب سیاسی افغانستان در قرن بیستم "

" خاطرات زندگانی غبار "

آرزو برده میشود ، آنانکه نسخه هائی از آن را در اختیار دارند زمینه را مساعد کنند تا در اختیار همه علاقمندان قرار بگیرد .

میر غلام محمد غبار ، بدنبال مریضی ایکه بخصوص در اواخر عمر برایش اسباب رحمت مینمود ، غرض تداوی با استفاده از امکانات فامیلی خویش به برلین غربی مسافرت نمود . اما متأسفانه بتاريخ ۲۲ دلو همان سال وفات یافته و در شهدای صالحین کابل بخاک سپرده شد .

با نظری به زندگی غبار در میابیم که وی از جمله معدود عناصری

است که در کشور ما به جبهه قلم و قدم اشتغال داشته اند . وی از

جمله کسانیست که زندگی اش بوضاحت سیر رشدفکری را نشان میدهد

( \* ) جغرافیای تاریخی افغانستان با حواشی فرید بیژند مطلبه دولتی

کابل سال ۱۳۶۸ .

غبار از جمله معدود کسانیست که قرار داشتن در صف طراحان مطالبات اجتماعی و سیاسی را نسبت به کرسی های دولتی ترجیح داده اند . در زندگی غبار ، در افکار و اعمال او مشخصات ضد خود کامگی ، تحول طلبی و وطن دوستی را سراغ میکنیم . هنگامیکه به تاریخ مبارزات روشنفکران ضد مطلقیت رجوع کنیم نام غبار را می بینیم و وقتی میخواهیم آن دوران ها و جریانات مربوطه را بدانیم قبل از همه به کتاب او " افغانستان در مسیر تاریخ " پناه میبریم .

ازین روست که پاسخگوئی به نیازهای قشر راه جوی و آنانی که در آیینۀ تاریخ می نگرند زحمات غبار و امثال او موضوع یاد کردن را در میان میکشد . این یاد آوری ها در واقعیت امر تعمق به ارزش هائیتست که در حصار محدودیت ها نگهداری شده اند .

باز نگری بدانها ، نمایانگر رجوع فاقد تعصب و ارج گذاری به هویت های افتخار آمیز و تکیه گاه های زندگی فرهنگی و اجتماعی نیز میباشد .

هنگامیکه فرجام کار جمعی از روشنفکران خود فروخته و بیگانه پرست با تصویر افغانستان خونین و روشنفکر کشی مشخص شده است و صدای اذیت کننده مخالفت با تجددگرایی تحول طلبان تاریخ ساز را نیز مورد غضب و سانسور تاریخی قرار میدهد ، یاد از غبار و امثال وی غرض فراگیری و الهام بخشی و نه با غایت شخصیت سازی

کاسبکارانه اهمیت بیشتری کسب میکند .

چرا کتاب  
" افغانستان در مسیر تاریخ "

توقیف شده بود ؟

کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ " نوشته مرحوم میر غلام محمد " غبار " از پر آوازه ترین کتاب هائیکست که در کشور ما بخصوص در خلال زندگی نسل چند دهه اخیر به نگارش در آمده است . اسباب موجب این شهرت و آوازه آن در میان هموطنان ما و عده ای از محققین خارجی به تنهایی از مطالب و محتویات کتاب ناشی نمیشود . یکی از موجبات طرف توجه قرار گرفتن آن ، این بوده است که کتاب نامبرده بعد از طبع و هنگامیکه آماده پخش گردیده بود از طرف دولت افغانستان بازداشت گردیده و اجازه انتشار نیافت . (X)

---

(X) کتاب مذکور بسال ۱۳۴۶ ه.ش. برای چاپ سپرده شده بود و قبل از اینکه بوزارت اطلاعات و کلتور سپرده شود از طرف هیأتی دیده شده بود .

توقیف کتاب در اوضاعی که افغانستان شاهد تحولات  
وجوشش های سیاسی ، فرهنگی بود ، انعکاس فزاینده ای را در قبال  
داشت هنگامیکه موازی با جنبش های سیاسی ، جنبش های فرهنگی  
شکل میگیرد و یکی از ملزومات آن رجوع به مطالعه ، کتاب خوانی  
است ، توقیف اثر نویسنده که خودش سوابق دیرینه آزادیخواهی و  
نویسنده گی دارد ، سوالات مختلف را در ذهن مردم برمی انگیزد و آنها  
را بیش از پیش بسوی دسترسی به آن اثر تحریک میکند . صاحبان  
قدرت و صلاحیت در افغانستان ، محصول زحمات چندین ساله مردی  
را که از فراز زندگی به نشیب ایام پیری قدم نهاده بود ، در دست خود  
پنهان کرده بودند . و هر روزی که از این عمل میگذشت به تشبثات  
مردم افزوده میشد و علاقمندان میخواستند بدانند که آن پنهان کرده  
شده چیست ؟ او چه گفته و چه نوشته است که تحمل نشده و از نظر  
مردم پنهان ساخته شده است . ؟ پاسخ این سوال از طرف مراجع مسئول  
داده نشد و گویا از طرف مطبوعات نیز بعنوان يك مسئله مطرح بحث  
قرار نگرفته است . پاسخ به این سوالات مانند بسیاری سوالات دیگری  
هنوز داده نشده است . اما مردم و آنانیکه در پی دسترسی بکتاب  
مذکور بودند ، جواب خویش را داشتند . آنانی که کتاب را ندیده بودند  
ولسی از بازداشت آن مطلع بودند ، تعبیر و تفسیر خویش را برین امر  
مینهادند که حتما بر خلاف مصالح بزرگان چیزهایی در کتاب نوشته

شده است . و کسانی که نسخه ای از آن را بدست میاورند با توجه به تفاوت‌هایی که در نگارش تاریخ در آن مشهود است ، و ضمناً مطالبی را که در آن دیده بودند به کشش بسوی کتاب می افزودند . از رنجی که فردوسی در نگارش شهنامه برده بود اکثراً صحبت می شود ، ولی ما فراموش میکنیم رنج انسانی را بخاطر بیاوریم که عصاره تجارب و اطلاعات خویش را در ایام پیری تبیین کرده است تا در معرض استفاده وطنپرستان قرار بگیرد ولی آن گنجینه را از دستش می ربایند ، بر خلاف سیاست مروج خودش را آزاد میگذارند تا شاهد دردانگیز اسارت بافته از خون دل باشد .

در قبال حرکت صاحبان قدرت و تصمیم گیری در برابر کتاب مرحوم غبار همه آنانی هم مسئول اند که دم فرو بستند و صدای اعتراض بیرون نکردند . هر اختلاقی که با وی داشته اند اگر سیاسی بوده اند در واقع حرکت ظالمانه ای را با سکوت مشاهده کرده اند ، اگر مطبوعاتی بوده اند به روی اساسات ، قواعدی پا نهاده اند که همیشه تداوم زندگی خویش را به آن وابسته میدانند و آن آزادی مطبوعات و آزادی بیان و مخالفت با سانسور بی لزوم و بی دلیل است .

توقیف کتاب افغانستان در مسیر تاریخ ، سکوت مدعیان مخالف چنین عمل را به تنهایی به محکومیت نمیکشد ، بلکه ذهن را بسوی محک

زدن به قانونی می‌کشاند که در زمینه چاپ و نشر و بیان افکار موادی را در خود جا داده بود .

مقصد قانون اساسی نافذ شده سال ۱۳۴۳ هجری است در ماده سی و یکم فصل سوم تحت نام " حقوق و وظایف اساسی مردم " گفته شده بود که : " آزادی بیان از تعرض مصون است . "

" هر افغان حق دارد فکر خود را بوسیله گفتار ، نوشته تصویر یا امثال آن مطابق قانون اظهار کند .

هر افغان حق دارد ، مطابق به احکام قانون به طبع و نشر مطالب بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی پردازد . "

اما کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ " بدون دلیل و بدون تذکر که کجایش ضد قانون بوده است از انتشار باز ماند .

دریسا از کشورها قانون های اساسی وجود دارد و یا وجود داشته است که فقط بروی کاغذ سطوری را می بینیم در حالیکه عملا رعایت نمیگردد . خصوصا آن مواردی که حقوق و آزادی عامه را در بر میگیرد از همین روست که در نهایت خود فقط محافظ منافع و لزوم دیدها و مصالح صاحبان قدرت بوده است نه ازعامه مردم . رعایت عملی و یا پشت کردن به موادی که مطابق اعلامیه حقوق بشر درج قوانین اساسی کشورها میگردد ، در زمینه های عملی قابل تشخیص میباشد .

رویدادهای بعدی که بوجود آمد بسیاری از گفتنی ها را بکام خود برد. بسیاری از صاحبان قلم ، سرایندگان اشعار کشته شدند تا واضح میشد که چقدر دیگر ، جلو گفتنی های مردم گرفته شده است .

با مثالی از توقیف غیر قانونی کتاب مرحوم غبار و مشاهده موادی که در قانون اساسی وجود داشت ولی رعایت نگردیده است، ما به نتیجه ای میرسیم که ، برخی مواد درست فقط در روی کاغذ وجود دارند. و این شیوه و عملکرد بازتاب منافع کسانی میباشد که از بیداری مردم هراس دارند . زیرا رعایت آزادی بیان همانگونه که تجارب اثبات کرده است ، در بیداری مردم و در ایجاد تحرك در يك جامعه مفید تمام میشود .

(موقع یافتن زمینه های سواستفاده بحث خود را دارد) ازین روضمن برخورد به ضرورت آزادی بیان لازم است جوانبی از آن روشن گردد تا فرق میان کسانی که بنا بر هر دلیلی که است از ضرورت آن حرف میزنند روشن شود .

مقصد از آزادی بیان این است که مردم يك جامعه از آن امکانات و حقوقی بهرمنند باشند تا بتوانند آنچه را که برای مطرح کردن سلیقه ها و افکار خود در نظر دارند آزادانه بیان کنند . این امکانات را طبع و نشر کتب مجلات ، اوراق ، جراید و روزنامه ها ، رادیو تلویزیون کاریکاتورها ، مجسمه ها فراهم میکند .



وقتی در يك جامعه انسانها به شقى از شقوق اشتغال دارند و افكار و اندیشه هاى شان مختلف است و بالتبع نسبت به اوضاع و احوال ماحول خود برخوردهاى مختلف دارند، آزادى بيان محليست كه زمينه هاى اصطكاك و تبارز افكار مختلف را فراهم ميكند .باين خوبى بيشتري كه گروه هاى بيشتري مردم قادر ميشوند حرف خود را بزنند و جمعى ناظر فعال و شاهد تشخيص درستي اين بر آن ميباشند .

آزادى بيان بعنوان ركن ركنى از آزادى هاى عامه در يك جامعه زمينه برخورد گروه هاى مختلف مردم را با حاكمان ، قدرت مندان فراهم ميكند . قدرتمندان سعى داشته اند قوانينى وضع كنند كه ، منافع آن ها را جواب گفته و حاكميت شان را محافظه و توجيه كند .

منافع آنها اقتضا ميكند كه تا در همه قلمرو هاى كه بجوانب زندگى مردم تعلق ميگيرد مسلط باشند . در حاليكه وجود آزادى بيان چنين خواستى را بزر سوال برده و عملا با سهمى كه ادا ميشود آن رامتزلزل ميسازد .شيوه هاى حكومت دارى دولتمردان با تغيير و تحولى كه ديده است ، يكي هم گزينش راه هاى مستور جلوگيرى از آزادى بيان ميباشد . موقع دادن آزادى هاى كه به خواست اساسى و منافع دولتمردان و حاكمان زيائى نرساند و بر خلاف از آن بعنوان رنگ ، بوى درآرايش حاكميت خود سود ببرند ، زمانى آزادى نيم بند و رنگ باخته رادر زمينه ابراز بيان يكسرى گفتنى هاى غير جدى تحمل ميكند .ولى هر

گاه حرکت آزادی بیان در جاده ای قرار گرفت که به همه جوانب پردازد  
چماق سانسور و پخش اعلامیه و جعل کاری و یا در صورت گستاخانه  
آن مقابله خاموشانه مورد استفاده قرار می گیرد. حاکمانی که چنین راه  
و رسم حکومت داری را درپیش گرفته اند، معمولا عدم پختگی سیاسی  
مردم را "دلیل" میاورند. در حالیکه این خود چنین مردمی هستند  
که راه رشد سیاسی و فرهنگی و تغییرات اذهان مردم را سد کرده اند  
وازین بابت با سهولت قادر میشوند، به زمامداری خود ادامه بدهند  
سخیف ترین دلایلی که برای جلوگیری از آزادی ها از جانب چنین  
دولتمردان و نظریه پردازان آنها ارائه میگردد برجسته ساختن نکاتیست  
که بصورت هرج و مرج گونه واقعی در حیات سیاسی يك جامعه رونما  
میشود. در حالیکه، خود معضلات و مشکلات جوامعی مانند کشور  
ما و عبور از دوره ای که مشق قرار گفتن مردم در عرصه فعالیت های  
آزادانه را نشان میدهند، ناگزیر تبارزات منفی را نیز در قبال دارد، ولی  
هیچگاه ضرورت رعایت آزادی با مشاهده تبارزات منفی نمیتواند  
توجیهی داشته باشد که گلوی آزادی های عامه را بگیرد. تداوم زندگی  
آزادی های عامه و سالم زمانی میسر است که با گرایشات منفی، با  
افکار، اندیشه ها و اعمال ناسالم در برخورد باشد. یکی ازین عرصه ها  
برخورد به اعمال کارکنان دولت است بخصوص در کشوری مانند کشور  
ما که رشوه ستانی خویش بازی و واسطه بازی های مختلف زمینه

داشته است و یکی از فشارهای همیشگی بالای شانه های مردم را تشکیل داده باید بعنوان ضرورت از طریق توسل به آزادی انتقاد مچ دست آن گرفته میشد .( اینجا توجه به دوران شاهی محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان است رژیم محصول کودتای ثور در کتگوری چنین بحثی قرار نمی گیرد زیرا این رژیم فقط تامین آزادی هایی را جوابگو بود که دست شوروی را در افغانستان باز بگذارد ) .

وقتی در زمان ظاهر شاه و سردار داود قرارداد های مختلفی با کشورهای جهان و از جمله اتحاد شوروی امضا میکردید ، مواد اصلی و جزئیات آن در اختیار اطلاع عامه قرار نمی گرفت . این قراردادها را جز اسرار یاد میکردند . در حالیکه باشندگان افغانستان حق داشتند بدانند که هنگام فروش دارائیهای کشورشان چگونه معامله صورت گرفته است و بالاخره انعکاس آن در محیط زمینه را فراهم میکرد که مدافعین منافع ملی و کسانی که بدان بی اعتنا بوده اند ، تشخیص شوند و بیداری عامه در عرصه شعور ملی و بیداری در برابر منافع خودی و بیگانگان نضج میگرفت .

ولی وقتی کسانی پخش يك كتاب تاريخی را که بمسایل اجتماعی نیز عطف داشته است ، تحمل نکنند چگونه میتوان انتظاری از آنها داشت که آزادی های عامه را بعنوان حقوق مردم و از جمله آزادی بیان را رعایت کنند .

برگردیم باز هم به سرنوشت کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ " وقتی سرمایرداری مانند آقای زابلی و فرد قدرقند دربار مارشال و شاه ولیخان این تشبث و علاقمندی را داشتند که زمینه انتشار جریده " کاروان " از آقای کشککی را فراهم کنند ، در آن دور و برشان کسانی کم نبودند که از آنها خواهش میکردند تا جوابی در برابر آنچه " غبار نوشته بود و خوشایند نبود بنویسند . راه مقابله ای که کتابی را توقیف کنند ، و در ضمن از آزادی و دیموکراسی حرف بزنند با مبانی و اساسات ابتدائی رعایت مفهوم آزادی مغایرت دارد .

کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ " بعد از کودتای هفت ثور اجازه پخش و انتشار یافت . هر گاه روی این انگیزه مکتبی نکنیم و با آنچه هم که در باب بی اعتنائی به آزادی بیان و چاپ و نشر کتاب .. گفتیم تصویر اینکه عمل ستمکاران محصول کودتای ثور ، صبغه مقابل سانسور قبلی را بگیرد بعید به نظر نخواهد رسید .

ازین رو باید یاد آور شد که اگر عمل زمان زمامداری ظاهر شاه و سردار داود را در قبال کتاب نامبرده بمشابه چهره از " آزادی " مورد نظر آنها در نظر میاوریم ، عمل بعد از کودتادر برابر کتاب مرحوم غبار ، نشانه ای از جانبداری از آزادی بیان ندارد . این عمل بیشتر جنبه اغواگرانه و بهره بردارانه داشت . سیاست کلی رژیم محصول کودتای ثورو وابسته به شوروی این بود تا از مبارزین و چهره های نیک نام کشور که



که حیات نداشتند یاد کنند و خود را به آنها نسبت بدهد . در حالیکه وابستگان فامیلی و فکری چهره های مبارز ملی کشور که موضع مخالفت با کودتا را اتخاذ کرده بودند در معرض مشکلات و یا اعدام ها قرار گرفتند .

تیغی را که اعتقادات آنها برای برداشتن نسلی از روشنفکران و مردم عامه در دست داشت و چنانکه دیدیم کم نبرید . تحمل پخش کتاب نامبرده ( که در دل رضایتی نداشتند ) یکی از حرکات محیلاته رادرنکار داشت . اما قدر مسلم اینست که اگر غبار حیات میداشت از طرف خدمت گذاران اتحاد شوروی زندانی و اعدام میشد .

اگر ما در دوره های قبلی مواردی را نشانی کرده و مورد اشاره قرار میدهیم ، در دوره سیاهی که ده ها هزار به این " جرم " کشته شده اند که نظر دیگری دارند و رژیم ستم پیشه کلیه راه های ابرازگفتنی های مردم را بسته و با خشونت آمیزترین شکلی مورد سرکوب قرار داد ، پخش کتاب مرحوم " غبار " به آنها وجهه ای قائل نگردد و از یکی از شیادی های آنها حکایت میکند .

## امیر حبیب الله خان را چه کسی کشت ؟

قتل امیر حبیب الله خان پدر شاه امان الله (x) ظاهراً در هاله ای از غموض و ابهام پنهان شده است . با آنکه فردی بنام شاه علی رضا بعنوان قاتل اعدام شد و سردار نصرالله خان برادر امیر بعنوان محرك محبوس گردید ، اما برخی از منابع و مدارك در دست داشته این محكومیت را تائید نکرده و مردود میدانند . این عدم پذیرش و تردید آن محكومیت ، بالضروره ذهن را به کنجکاوی و تفحص برای رهیابی به قاتل اصلی و تشخیص انگیزه ها میکشاند . دنبال کردن چنین جستجویی ، نخست ما را مكثی در آن حکم که علی رضا را قاتل تشخیص میدهد ، ملزم میسازد . زیرا خود این حکم نیز گویای واضح از يك كمبود و ایجاد شك میباشد .

---

(x) . شکارگاه کله گوش . اول حوت ۱۲۹۷ ه . ش .



امير امان الله خان



شجاع الدوله خان



صورت جلسه آنچه محاکمه متهمین خوانده میشود در اختیار نیست . مأخذی در افغانستان در مسیر تاریخ و جاهای دیگری که دیده شده است به چشم نمیخورد .

بروایت مرحوم غبار :

" امیر امان الله خان دو ماه بعد از حبس نایب السلطنه درباری تشکیل و نتیجه تحقیقات مصنوعی را که بر مبنای الزام نایب السلطنه و شاه علی رضاخان کندک مشر و يك نفر از درباریان ( عبدالاحد خان ) قرار داشت ، بیان کرد و رأی خواست و هم گفت که عضدالدو خاندان شاهی به اعدام نایب السلطنه رأی داده اند . سردار مدافع امین الله خان کاکای امیر بایستاد و گفت : يك برادر ما را دیگران کشتند و این دیگری را خود ما بکشیم ؟ البته در محبوس بودنش حرفی ندارم . سردار صنایع محمد عمر خان این پیشنهاد را تأیید کرد . و برادر سوم سردار غلام علی خان گفت هر جرمی محتاج ثبوت است . شما برادر بزرگ ما را به محکمه شرعیه محول نمائید اگر اتهام ثابت شد مجازات والا را خواهند شد ، رای ما و شما معتبر نیست . " (X)

از همین حدود یادآوری ها و مراجعه بدانها این استنتاج حاصل میشود که امن الله خان در طی این جلسه ای از درباریان با اجرای رسم و سنت پدر و فرمانروایان بسی اعتنا به شیوه های رجوع به مدارك و

---

(X) غبار . افغانستان در مسیر تاریخ ص ۷۴۵ .

شواهد و محاکمات بیطرفانه ، با این علامه دادن که " عضدالدوله و خاندان شاهی به قتل نائب السلطنه رأی دادند " مکنونات خود را خاطر نشان میسازد .

در خلال این جلسه ، اعتراضی به غیر از عکس العمل دو تن از سرداران وجود ندارد ، مدارکی معتبر ارائه نمیگردد ، شاهدان و گواهی هایشان ، تردیدها و تأییدها احوال ی مدارک به وقت بیشتر و تحقیق وجود ندارد .

سردار امین الله خان از درخواست قتل برای سردار نصرالله خان در خلال ابراز نارضایتی میگوید : " يك برادر ما را دیگران کشتند و این دیگری را بکشیم " او نمی گوید که خوب ، او ( نصرالله خان ) برادر ما را کشت و ما او را نمی کشیم . سردار علی خان جسارت ورزیده ، آن اتهام را ثابت نشده یاد کرده و در خواست محکمه شرعیه را نموده و رأی خاندان شاهی و شخص شاه را فاقد اعتبار میخواند . و این حدودی از جسارت هم از کسانی بعمل آمده است که تضمین های خاندانی و مصونیت پشت و پناه شان بوده است . هرگاه این جلسه در سطح وسیعی بعمل آمده بود ، آنچنانکه مواردی در لویه جرگه نمونه های آنرا می بینیم این احتمال زیاد وجود داشت که کسان دیگری حد اقل مسخرگی غم آمیز این نوع " محکمه " را بیشتر برخ بکشند .

گفتیم امان الله خان در خلال ارائه گزارش اتهام سردار نصرالله و

علی رضا، علامه میدهد که خواستار قتل سردار نصرالله خان میباشد در واقع نصرالله خان بمرگی گرفته میشود تا به تب رضایت بدهند . در این میان منافع خود اعضای خاندانی که نمی خواهند با صف آرائی مقابل امان الله منافع خویش را در خطر بیاندازند چنین مصلحتی را با گردن ماندن به خواست امان الله مبنی بر کناره کردن نصرالله خان از امور کشور بعنوان يك رقیب ، می پذیرند . سردار نصرالله خان از بزرگان دربار بود و با آن پشتوانه اش توانست از محکومیت به مرگ نجات بیابد، اما آن دیگری که متهم به اجرای قتل بود چه سرنوشتی را باید بدرقه میکرد .

گوئی علی رضا سزاوار مرگ بود . و در باب او بحث و ابراز نظر، محلی نداشته است . او پشتوانه " خاندانی " بودن را نداشت و از بسا جهات دیگر بایست با دل پردرد و آگاهی از قاتل اصلی قربانی يك توطئه دریاری میشد .

از روی مدارك تاریخی بر میآید که در آن هنگام شایعه قتل امیر کس و کسان دیگری را مخاطب قرار داده بود . یقیناً امان الله از چنین شایعاتی بدون اطلاع نبود . و اگر مدارکی برای اثبات ادعای خود در دست میداشت جهت مقابله با آن شایعات ارائه میکرد . (x)

---

(x) در تأیید نظر فرمایشی بودن " محاکمه " بر علاوه نظر آقای غبار به کتاب " افغانستان در پنج قرن اخیر " م . م . ص فرهنگ مراجعه شود .

بر علاوه مطلب دیگری نیز مطرح است که ادعای امان الله را مبنی بر جدی گرفتن قضیه قتل پدر زیر سؤال می برد . چنانکه میدانیم قبلاً، عبدالرحمن لودین بخاطر فیر بالای امیر حبیب الله دستگیر شده و در زندان بسر می برد . اما بعد از مرگ حبیب الله مانند ده ها روشنفکر تجدد طلب و مبارز در کنار امان الله قرار گرفت. عبدالرحمن لودین قصد و هدفی داشت تا امیر حبیب الله را از بین ببرد ، اما در این کار موفق نگردید . اگر برای امان الله محرکین قتل پدرش و مجریان جداً مطرح میبود آن جوان مصمم به برداشتن خودکامه ی چون حبیب الله را که دست به عمل زده بود و در زندان بسر میبرد ، در زندان نگه میداشت ، به پای میز محاکمه میکشانید و به تحقیقات برای تشخیص و شناسائی همکاران ادامه میداد .

از جانب دیگر ، شایعات و افواهاات آن هنگام حاکی بوده است که سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش در توطئه قتل حبیب الله دست داشته اند . هنگامی که جمعی از عساکر در جلال آباد تحت قیادت رسول خان هراتی نادر خان و عده ی دیگر را زندانی میکنند ، عمل شان بیشتر از تأثیرپذیری این شایعه نمایندگی میکند . گزارش حافظ سیف الله خان سفیر هند برتانوی در دربار افغانستان پس از قتل امیر حبیب الله خان باز گو کننده چنین ذهنیتی می باشد . وی

که خود هنگام اقامت امیر در شکارگاه کله گوش بود ، به حکومت هند برتانوی چنین نوشته است :

"هیچکس جرأت ندارد ، نظریه اش را در مورد قاتل امیر اظهار کند . زیرا که اشتباهات به شاولیخان که به خانواده مصاحبین مربوط است متوجه میشود . در حالیکه هویت قاتل هنوز بطور قطع معلوم نیست . " (x)

بعد از شنیدن صدای تفنگچه ، صاحب منصب محافظ (علی رضا) سر و صدا راه میاندازد ، اما صاحب منصب ارشدی فرا رسیده و سیلی محکمی بروی وی میزند که خاموش باش و سبب مزاحمت امیر نشو . این صاحب منصب ارشد کسی جز سپهسالار محمد نادر نیست که آقای غبار بنابر ملاحظات زمان و محدودیت های هنگام نگارش کتاب از بردن اسم او خودداری ورزیده است . مدت کوتاهی هم نمی گذرد که محمد نادر و برادران وی آزاد گردیده و مقامات مهمی را در دولت امانی اشغال می کنند . در حالیکه اگر پای عدالت در میان بود ، و محاکمه ی عادلانه نی وجود میداشت دنباله هدف سیلی زدن بروی محافظ در خلال تحقیقات صورت گرفته میشد . از احتمال بدور نیست که محمد نادرخان صدای تفنگچه رانشنیده باشد ولی هیاهوی بعدی را شنیده و مداخله میکند . و این هم محتمل است که محمد نادر در

---

(x) افغانستان در پنج قرن اخیر ص. ۳۳۱

توسطه ی قتل سهیم نبوده باشد ، اما برای ارائه چنین نظری هم تحقیقات جدی و دنباله داری لازم است که رعایت نشده است زیرا آن کسی که گریبان کس دیگری را بعد از شنیدن صدای تفنگچه گرفته است ، از طرف محمد نادر سیلی میخورد و کسی که او را علی رضا بچنگ گرفته بود است ، با استفاده از تاریکی شب فرار میکند .

هر محکمه ئی اگر بیطرفانه باشد و بر اساس نیازهای قبلی و فرمایشات استوار نباشد ، در چنین موارد اشخاصی مانند محمد نادر را در زندان نگهداشته و از بخرج دادن چنین سرعت عمل مبرا میباشد سهم محمد نادر خان و برادرانش در صحنه ی فعالیت های بعدی و اعدام سریع علی رضا مورد دیگری است که در ایجاد شك و حق تلفی موجد ذهنیتی میگردد .

### شجاع الدوله خان غوربندی را قاتل اصلی امیر

حبیب الله میدانند .

دو نوع اعتراض بهم مرتبط و پیوسته به عملکرد امان الله در قبال سردار نصر الله و علی رضا و محاکمات غیر عادلانه شان وجود دارد . نخستین اعتراض از نبود مدارك لازم و صریح ناشی میشود که در آن صورت لامحاله صدور حکم منوط بوده است به نیازها و فرمایشات امان الله و نه حل نهائی و لازم جریان محاکمات . امان الله نه تنها

تحملی درین زمینه بخرج نداده بلکه با شتاب و عجله دست به صدور حکم میزنند.

اعتراض دومی زمانی وارد میگردد که قراین و مدارك مقنع تری ، شخص دیگری را بعنوان قاتل امیر حبیب الله معرفی میکند . در واقع تشخیص هویت همین فرد کلیت بیگناهی دیگران و انگیزه ی تعجیل امان الله خان را بیان میکند .

به شواهد آتی که هر کدام در حدودی در تمرکز ذهنیت به سوی شجاع الدوله خان بعنوان قاتل امیر حبیب الله کمک میکند توجه نمائیم :

" غبار " که نظر به حدود روابط و اشتغالاتش از بسیاری قضایای آن هنگام مطلع بوده است، در ادامه مطلب جلسه ای که امیر امان الله خان دایر کرده بود چنین میگوید :

" پس نائب السلطنه محبوس ماند و عبدالاحد خان تبعید شد و شاه علی رضا خان افسر بیگناه که ضارب و کشنده امیر حبیب الله خان را با افسر رها کننده ی آن از دست محافظ میشناخت از نظر سیاست محکوم به اعدام شد . یکی از شهود دروغین که علیه او شهادت دادند ، فتح علی خان جاغوری از خاندان سردار شیر علیخان جاغوری بود و کندیك مشر گلوله باران گردید . در حالیکه تا آنوقت در تمام حلقه های پایتخت علناً گفته میشد که کشنده امیر حبیب الله

خان ، شجاع الدوله خان فراشباهی ( عضو جمعیت سری دربار )  
است نه دیگری .

باز هم " غبار " : " ... شجاع الدوله ، این همان شخصی است که گفته میشد ، عضو جمعیت سری دربار و همکار عین الدوله و کشنده امیر حبیب الله خان است "

محمد ابراهیم عطائی می نویسد :

" حوالی سال ۱۳۴۸ موقعیکه مرحوم غبار در قید حیات بود ، روزی در خانه اش ، در حالیکه مرحوم نژیی و بینوا ، نیز حاضر بودند از او شنیدم که از احوال شجاع الدوله در اثر دیگرش که " رجال دوره جوانان افغان " است به تفصیل معلومات ارائه کرده است ( غالباً این اثر نیز نزد بازماندگان او خواهد بود امید است روزی به زیور طبع آراسته گردد ) ولی آنچه در همان روز از مرحوم غبار شنیدم در یادداشتهای خود قید کردم که برای نخستین بار بچاپ میرسد . یاد داشتهای من با گفته های مرحوم غبار و رحیم خان شیون که روزی در خانه رحیم خان با هم به گفتگو پرداختیم ، غنا یافت .....



مرحوم غبار گفت ، او (شجاع الدوله فرزند شاه دوله خان غوربندی) با شجاع الدوله . با عین الدوله شاهزاده امان الله و برادر امیر سردار نصر الله محشور بود و از همان روزیکه کاکایش جوهر شاه خان عضو مشروطه اول در سال ۱۹۰۹ با عدهئی از مشروطه خواهان اعدام شد از طرف مستوفی الممالک محمد حسین خان که برای امیرکار اطلاعات مخفی را اجراء میکرد سخت تعقیب میشد .

مرحوم غبار توضیحاً گفت : جوانان افغان در همان روزهای اخیر امارت حبیب الله در حلقه های مختلف شامل بودند که هر حلقه يك سرپرده داشت و اعضای حلقه ها با هم نمیشناختند ، و سرپرده ها در وقت های معین جلساتی دایر میکردند در چنین اوضاع خود امان الله نیز سرپرده ی يك حلقه بود که شجاع الدوله نیز شامل همین حلقه بود .

مرحوم غبار گفت : شبی در هرات ( بعد از به تخت نشستن امان الله ) بمن گفت ، روزیکه حبیب الله خان بدون کدام گناه مرالت و کوب کرد و دندانهایم را شکست ، امان الله سخت عصبی بود و در همان ایام مادر امان الله ( ملکه سرور سلطان ) مرا نزد خود خواست و در حالیکه دويدو نشسته بودیم مرا مخاطب ساخته گفت :

شجاع ، تو امان الله را دوست داری ؟

من گفتم : آنقدر که در کلام نمیگنجد .

او باز سؤال کرد : فرضاً اگر کسی بخواهد امان الله را بکشد آیا تو حاضر هستی که چنین قاتل را قبل از انجام عملش از بین ببری ؟  
من گفتم حتماً .

او گفت : پس این را بگیر ( او تفنگچه را بمن سپرد ) و متوجه امر باش ! ولی این گپ همین جا باشد . ورنه نه تو مانی ، نه من و نه امان الله .

من فهمیدم که ملکه چه میگوید .

" حال ببینیم که برای تکمیل بیان مرحوم غبار سردار رحیم خان شیون چه میگوید :

در سال ۱۹۸۴ مسافرتی به ماسکو داشتم و قبل از سفر مطلع شدیم که سردار رحیم خان پسر سردار محمد عمر خان نواسه . امیر عبد الرحمن که رفیق نزدیک امان الله بود بعد از مهاجرت امیر امان - الله او نیز ترك یار و دیار کرده و بیش از پنجاه سال است که در شوروی بسر میبرد ... ضمن صحبت طوریکه با خود تصمیم گرفته بودم موضوع شجاع الدوله را مطرح کردم او سرش را تکان داده خنده ملیحی کرده گفت :

عجب تصادفی است . امیر حبیب الله بدست شجاع الدوله کشته شد و شاه شجاع پسر تیمور شاه که انگلیسیها او را بر تخت کابل نشانند از دست کسی بقتل رسید که نامش شجاع الدوله بود و این

شجاع الدوله پسر نواب زمان خان بود ...

... شجاع الدوله ( غوربندی ) يك نشنلیست و اصلاح طلب بود  
سردار گفت : من و او هر دو در حلقه شهزاده امان الله بودیم او  
دوست من بود ... او عضو حزب سری بود و نمیتوان انکار کرد که  
امیر حبیب الله با تفنگچه ی او کشته شد . ولی شجاع الدوله بحیث  
يك ترورست این وظیفه را اجراء نکرد ، بلکه بخاطر از بین بردن  
مانع و سدی که در برابر جوانان افغان بوجود آمده بود دست بکار  
شده و من رد نمیکنم که محرك عمده در انجام این عمل عشقی بود که  
به شاه امان الله داشت ...

سردار افزود ، در روزهای اخیر سلطنت امیر حبیب الله خان چنبره  
زندگی جامعه بخصوص کابل و خاص الخاص دربار از سفاهت و  
جنایت خفقان آور بصورت وحشتناك متورم شده بود و هر آن تصور  
میشد که امیر حبیب الله خان يك بار دیگر مانند سال ۱۹۰۹  
مشروطه خواهان را طعمه ی دهن توپ ساخته و از بین ببرد .

حبیب الله خان با مصلحت انگلیسیها در نظر داشت اگر در همان  
سال اخیر زندگی اش از تفرجگاه جلال آباد بکابل زنده میرسید فاتحه  
همه ی ما خوانده میشد ، ولی شجاع الدوله برای او چنین فرصتی  
را نداد ...

... محترم داوی که اولین وزیر مختار افغانستان در لندن بود

و بعد از شجاع الدوله بجایش مقرر گردید ، روزی در محفلی گفت ، شجاع الدوله شخص وطن دوست و ملی گرا بود ، روزی " همفریر " سفیر بریتانیا در کابل بمن گفت ، ما بخاطریکه اولین بنیاد دوستی افغانستان و بریتانیا متزلزل نشود ، با وظیفه شجاع الدوله در بریتانیا موافقه کردیم و تروریست در جامعه جای نداشته و شجاع الدوله نیز يك تروریست است . من ( داوی ) گفتم ، شجاع الدوله تروریست نبود اگر این امرلا محال را نیز قبول کنیم پس باید شما نام " کرومویل " را از تاریخ بریتانیا حذف کنید ..... "

حرفهای محمد ابراهیم عطائی از " اخبار هفته " شماره ی ۲۶  
۲۰ سرطان ۱۳۷۰ گرفته شده است .

مرحوم عبدالحی حبیبی میگوید :

" دیپلوم انجنیر محمد اکرم پرونتا ( محصل افغانی در آلمان و بعد از آن وزیر فواید عامه ( ۱۳۲۹ ش. ) گفت که در ایام تحصیل در برلین ( حدود ۱۳۱۰ ش. ) بدیدار شجاع الدوله خان غوربندی مقیم برلین رفتیم . بر میز اطاقش عکس جوانی دیده میشد ، من پرسیدم که این کیست ؟ شجاع الدوله گفت : عکس کاکایت جوهر شاه شهید است مردیکه در اولین نهضت مشروطه خواهی قربانی گردید ، ولی من با این انگشت خود ( اشاره به انگشت شهادت دست راست ) — انتقام خون او را از امیر گرفتم . "

مرحوم حبیبی در ادامه ی نقل گفته های آقای پرونتا می افزاید :  
" مشهور است که قاتل امیر حبیب الله در کله گوش لغمان همین  
شجاع الدوله از غلام بچه گان دربار بود ....

و یا " تا جائیکه نویسنده این سطور ( حبیبی ) از اشخاص راستگوی  
دخیل یا ناظران نزدیک واقعه شنیده ایم ، ترتیبات قتل ، قبلاً در  
مرکز مشروطیت دوم گرفته شده و حتی برادر امیر ، نائب السلطنه  
را هم با خود همنوا و هم قسم ساخته و بر مصحفی امضاء کرده بودند  
که شرح آن را مرحوم غبار از قول شجاع الدوله داده است . "

باز هم حبیبی ، "مرحوم میر قاسم خان که در مشروطیت دوم هم سهیم  
و حاضر بود و ناظر وقایع بود میگفت :... شجاع الدوله مطابق پلان  
مطروحه قبلی داخل خیمه امیر گردید و او را به ضرب تفنگچه به  
دارالحساب فرستاد . " (عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطه در افغانستان)

شواهد فوق بعنوان مدارك نسبى معتبر میرساند که بر خلاف  
گفته های همیشگی رسمی که قتل را در پرده ی ابهام قرار میداد ،  
قتل امیر حبیب الله روی نیازهای سیاسى و لزوم دیدهای شخص  
امان الله صورت گرفته است . در ضمن اینکه ، در خلال این مدارك

که پرده از روی جریان قتل میافتد ، و بیگناهی علی رضا و نصرالله خان را می بینیم ، نمیتوانیم صرفاً در همین حدود با بری الذمه اعلان کردن چند تن و نشان دادن قاتل اصلی موضوع را از جامعیتی که دارد محدود ساخت . زیرا جسارت ، تلاشها و آرمانهای پرابهتی که امان الله را با سایر امرا و شاهان افغانستان متمایز میسازد تعمق مزید را خواهان است . در واقع ، بیم آن میرود که با نشان دادن گوشه نی از بی عدالتی موضوع را بصورت تجریدی دیده باشیم که در نهایت خود ، زمینه ی بر جسته ساختن نکته ی سیاهی را در زندگی امان الله در قبال خواهد داشت . امان الله به توطئه نی دست یازیده بود که قبل از همه برداشتن پدر در مرکز نقشه قرار داشت .

درینصورت با مردی خود را مواجه می بینیم که برایش احساس يك فرزند در برابر پدر در مقابل تحقق یکسری اهداف میهنی سر خم میکند . او پدر را در قدوم کسب آزادی تام از انگلیسیها ، باز کردن جاده برای ترقی و تعالی اجتماعی و بگردش در آوردن خون تازه در رگهای جامعه قربانی کرده است . و این قربانی با توجه به نفس و ماهیت توطئه که در همچو جوامع چنین اشکالی را به کمک می طلبد ، قربانی دیگری نیز مطالبه میکند که شهادت آن بیگناه ( علی رضا ) و تجرید کردن نصر الله بعنوان رقیب سیاسی و مطلع از تصامیم قبلی برای قتل امیر میباشد . هنگامیکه می بینیم که کارهای بزرگ

امان الله در افغانستان توجیه قتل و حرکات غیر عادلانه نیست ،  
و نشان دادن این عمل غیر عادلانه در حق چند بیگناه معرف کلیت  
اهداف و زندگی پر تحرك و نیات حسنه ی او هم نباید باشد ، پس  
بهتر آن است که گره را در معضلات موجود در جامعه بـــه عنوان  
کشوری که به عملکرهای آنچنانی زمینه میدهد جست در اینصورت  
تفحصات تاریخی انگیزه های جامعه شناسانه را تحمیل میکند.



شیخ محمد خان



## زحمات و رزج‌های کاتب فیض محمد

هنگام مراجعه به آثار و کتب تاریخی که به حدود دو قرن اخیر افغانستان پرداخته اند جلب توجه "سراج التواریخ" نوشته کتاب قیض محمد جایگاه بلندی دارد .

چنین نظری را بهتر هنگامی میتوان پذیرا شد که به آثار و تألیفات دهه های اخیری مورّخین و مؤلفین کشور ما و محققین خارجی مراجعه شود . نویسنده نی را در امور مسائل تاریخی نمیتوان سراغ گرفت که بخصوص بیشتر به دوره های زمامداری فرزندان و نواسه ها امیر دوست محمد خان "به سراج التواریخ" استناد نمجسته باشند . چنین واقعیتی ، مسائل و موضوعات چندی را در مرکز توجه قرار میدهد . نخست اینکه ، کتاب مذکور حاوی کدام موضوعات با اهمیت و مورد توجه و مراجعه دورانهای فوق میباشد و دیگر اینکه چه کسی آن را با کدام امکانات و در چه شرائطی برشته تحریر در آورده است .

کتاب "سراج التواریخ" با مقدمه منشی منشانه و توأم با دبیده

و خود پسندی " بزرگوارانه " امیر حبیب الله خان و یادآوری های  
مظلومانه و ظاهراً متملقانه کاتب فیض محمد گشایش مییابد .  
مقدمه نثی را که امیر حبیب الله مینگارد و تکمله را که در پی مقدمه  
وی یادآوری های فیض محمد داراست یکی از موضوعات کلیدی  
برای راه گشودن به فضای حاکم به زمان نگارش و سایر مشکلات  
تاریخ نگاری در کشور ماست .

امیر حبیب الله میگوید : ... از دیرگاه مکنون خاطر داشتم و این  
امر را لازم پنداشتم که وقایع و سوانح پادشاهان افغانه را از بدو  
سلطنت اعلیحضرت احمد شاه درانی الی تا هذا نکارش دهم .  
چنانچه درین دوران که زمام اختیار امارت خطه افغانستان از لطف  
و مرحمت حضرت یزدان در قبضه اقتدار این فرمانبردار خالق سبحان  
آمد تصمیم عزم بر تسوید وقایع نموده و خود را از سبب گرفتاری در  
امور مهمه سلطنت و تربیت سپاه و رعیت مقدور دیده فیض محمد  
کاتب بن سعید محمد مغول معروف به هزاره محمد خواجه را مأمور  
فرمودم که به تحریر پرداخته سرگذشت پادشاهان افغان را کتابی را  
مرتب سازد تا روزگار یادگار بماند . با وجود گرفتاری زیاد که در  
امورات دولت علیه خداداد افغانستان دارم باز هم جز جز که از تحریر  
بر میاید خود من شخصاً ملاحظه کرده حک و اصلاح کرده اجازه چاپ  
را میدهم هرگاه سهوی ملاحظه شود آنرا باعث گرفتاری زیاد که دارم

تصور دارند .

چه :

زنده جاوید گشت هر که نکو نام زیست

کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

و کاتب فیض محمد ادامه میدهد :

" بر طبق سطور فیض دستور فوق احقر مذهب را نه یکی از

پست ترین چاکران درگاه و کهنترین خدام بارگاه است اعلیحضرت والا

... و فرمود کتابی مشتمل بر ملك گیری و کشورگشائی فرماندهان

افاغنه مؤلف و مرتب نموده سابقه مملکت متصرفه افغانستان را اگرچه

خلاف واقع درج کتب تواریخ است ... ثبت کتاب کرده ایم . "

در اخیر جلد دوم زیر عنوان " خاتمه کتاب " می نویسد :

" از آنجا که اراده پادشاه محکوم حك قضاست مؤلف ضعیف را

نعمت گویائی و لیاقت وقایع نگاری در پرتو آفتاب مرحمت انتساب

اعلیحضرت ( سراج المله والدین ) نصیب گشته در تألیف این

خجسته کتابم مامور و نامور ساخته است که ازین رهگذر و از جهت

آنکه ذات قدسی سمات این پادشاه معارف و سیاسی آگاه مؤلف آسا

سراپا این کتاب را به قلم خویش حك و اصلاح نموده و میفرمایند

میباید و میباشد که ... دعای دوام دولتش را همیشه تا زنده باشم

ورد زبان سازم . "

گفتیم که مقدمه امیر حبیب الله و یادآوری های کاتب یکی از موضوعات کلیدی غرض ره گشودن به کتاب است . با توجه و تعمق به نکات انتخاب شده از مقدمه دریچه درخور شناخت و فهم شرائط حاکم از نگارش تاریخ و رنج های مؤرخ بدست میاید :

۱- " از دیر گاه مکنون خاطر داشتم که وقایع و سوانح پادشاهان افغانه را ... نگارش دهم " این گفته محتمل بنظر میرسد ، زیرا حبیب الله از جمله شهزادگان نسبتاً باسواد امیر عبدالرحمن بود . اما اینکه میگوید :

۲- " ... خود را از سبب گرفتاری در امور مهمه سلطنت و تربیت سپاه و رعیت مقدور دیده فیض محمد کاتب را مأمور فرمودم ... " دروغ محض است . زیرا زندگی امیر حبیب الله حاکی از اشتغال بیشتر روزافزون به تعیش و خوشگذرانی است نه مشغولیت همیشگی به " امور مهمه سلطنت ... " )

۳- امیر حبیب الله ادامه میدهد " با وجود گرفتاری های زیادی که دارم باز هم جز و جز که از تحریر برمیآید خود من شخصاً ملاحظه کرده حک و اصلاح نموده و اجازه چاپ میدهم " درین مورد میتوان با کمال اطمینان ابراز یقین کرد که امیر نوشته ها را میدیده است و آنگونه که لزوم دیدهای وی اقتضا داشته است ، قالب های در دست داشته را بکار برده و آنچه را از نوشته کاتب قبول نداشته

است دور میکرده است . که یقیناً اندوه درونی و تأئید ناگزیزی و ظاهری فیض محمد را همراه داشته است . خاصاً " که کتاب " تحفه الجیب " قبلاً " نگاشته شده و اجازه چاپ و نشر از جانب امیر داده نشده بود .

مشکلات کاتب از ناحیه نظارت امیر حبیب الله خان را با این اشارات تلویحی خوتر میتوان درک کرد که یکی از مهارت های فیض محمد را معرفی نموده و ضرورت بکار برد این اشارات تلویحی مکنونات وی را خاطر نشان میسازد :

" ذات قدس سمات ... سراپا کتاب را به قلم خویش حك واصلاح نموده ، میفرمایند . "

این یاد آوری هوشیارانه که میتواند امیر را بعنوان شخصیت صاحب صلاحیت و صاحب نظر اقنا و ارضا کند اما واقعیت امر صراحت اشاره کاتب را بیان میکنند که خواننده چیز فهم را مخاطب قرار میدهد تا ببیند که گفته هایش را امیر تغییر میدهد . " حك واصلاح " امیر کار ادیبی نیست که پارچه ادبی جوانی نوکار را ببیند و اصلاح کند . فیض محمد وقایع و رویدادهای تاریخی را مدون میسازد .

اصلاح این وقایع و جریانات با آن اشاره کاتب این صراحت را در خود دارد که امیر گفته های يك مؤرخ صاحب اطلاع را تغییر دهد . مخاطب کاتب خواننده نی قرار دارد تا دقت نظر بکار ببرد و به کنه

مشکلات عطف کند .

۴- و در اخیر امیر حبیب الله خان سعی میکند با آوردن بیتی ، پاداش عمل منتسبه بخود را خود با آویختن مدالی در سینه اش بیاورد . ولی آنچه واقعیت خوانده شده و جای خود را در سیر زمان نچندان دور بلکه در همان هنگام حیات امیر بدرستی احراز میکند ، این مدال افتخار در سینه فیض محمد آویخته میماند . کسی نمیگوید سراج التواریخ امیر حبیب الله ، بلکه گفته میشود نوشته کاتب فیض محمد . با ابراز تأسف به اینکه نظارت امیر را با خود دارد و در معرض دستبرد و مداخله و سانسور و فرمایشات قرار گرفته است . امیر حبیب الله خان بعنوان حکمران مطلق العنان کشوری تحت حمایت انگلستان ، در تاریخ از روی افکار ، اعمالش مورد قضاوت قرار می گیرد .

و کاتب فیض محمد بعنوان يك اديب و مؤرخ مشروطه خواه در آنچنان اوضاع و احوال با تمام ابعاد و پیچیدگیهایش .

روابط این دو تن را بایست از چارچوب شرایط و وضعیتی تبیین کرد که آن هنگام در جامعه ما حاکمیت داشته است . حاکمیت مستبدانه ، خفقان زا و دربار پسند .

و جان کلام در این مطلب نهفته است . حینیکه سطوری از کاتب را در عقب مقدمه امیر می خوانیم بدون در نظر داشت وضعیت و

شرائط حاکم هنگام که شاخص اش را مطلقیت امیر ترسیم میکند، به کنه قضیه و معضلات و مشکلات روشنفکران و از جمله کار تاریخ نگاری نمیتوان پی برد. دیده سلطنت در برابر ملت چنان بلند است و ارزشها چنان وارونه بکار میروند که امیر در نوشته اش کاتب را جز با این جمله که "مامور فرمودم" یادی نکند. کاتبی که بافته جدا تافته از اعیان و ارکان سلطنت است. درک و فهم این موضوعات دسترسی به محتویات "سراج التواریخ" و هر اثر دیگری را سهل میسازد. تهیه و ترتیب اثر را نه بعنوان کار مجرد و جدا از اوضاع و احوال بلکه در ارتباط زنده با این موضوع اکنون جای بحث نخواهد داشت و به عنوان موضوع بدیهی، مسجل شده است که شرایط مستبدانه دربارها، و خواست و نیاز شخصیت ضعیف، تلقی جویانه دولتمردان مطلق العنان چقدر در نگارش يك اثر و تبارز شخصیت مؤلف در آن است که علیرغم همه معضلات، با کار خود مواد لازم را برای آیندگان در اختیار قرار داده باشد. مقدمه امیر و اشارات مظلومانه کاتب از شلاق سانسور دربار و درد و رنج يك مؤرخ سخن میگوید که با نظر داشت آن مورخی حاصل زحمات خویش را در معرض استفاده ارزشمندانه و احترام انگیز قرار داده است.

-----

در مطالعه تاریخ معاصر افغانستان ، بعد از فروپاشی امپراطوری احمد شاه درانی ، آنچه نسبت به همه برازندگی دارد ، جنگ های داخلی سلطنت طلبانه و راهیابی رو به تزاید انگلیسی ها در حیات کشور ماست . این دو عامل تأثیرات متقابل خود را بتدریج شکل میبخشد و زمینه های اتکا و پیشبرد مقاصد خویش را فراهم میکنند جنگ های پراخ انداخته شده از جانب شاهزادگان سلطنت خواه و امارت طلب که بیوقفه دوام کرد ، ضربات سهمگینی بر پیکر رشد اقتصادی و اجتماعی و همه نهادهای مؤثر بر پدیده رشد و تعالی اجتماعی وارد کرد .

این دوران بازگوی تبارز مشخصات ملوک الطوائفی ، مراکز پذیری و مساعدسازی مداخله بیگانگان در بستر زمانی است که استعمار سرزمین های بری و بحری را برای بلعیدن مناطق وسیعتر طی میکند . وقتی وقایع پادشاهی کوتاه شاه زمان دیده میشود ، می بینیم که عامل دیرپای و دیرینه خان خانی با لشکرکشی برادران سلطنت طلب



و روی آورده به خان و یا خوانینی مرکز گریزی ملوك الطوائفی را از يك سو و پلنگ آزمند و حریص استعماری انگلیس از سوی دیگر آتیه اوضاع و شکل گیری سیمای جامعه را تعیین میکند. تدارکات و آمادگی های ابتدائی انگلیسیها در سمت و سو دادن اوضاع با در پیش گرفتن سیاست ایجاد دیوار در سرزمین دورتر از هند در مقابل روسها مشغولیت بیش از يك قرن را تشکیل داد که فعل وانفعالات این دوران و کشاکش های داخلی و مقاومت ها در برابر انگلیسیها ، خطوط اساسی را تشکیل میدهد که با التفات بدانها میتوان به میکانیسم جنگ داخلی و تأثیر استعمار در حیات و شئون مختلفه جامعه پی برد . فاکت ها و مدارکی که درین زمینه کتاب " سراج التواریخ " در معرض استفاده قرار داده است ، یکی از عللی را تشکیل میدهد که مؤلفان بعدی به این کتاب پناه برده واستناد نمایند .

-----

برای آنانیکه به يك اثر با ارزش و یا در معرض توصیف قرار گرفته ولی بدور از دسترس همه قرار بگیرند ، احتمالاً این سنوال ایجاد خواهد شد که چرا چنین اثری با این همه غنای که دارد ، در

دوره های بعد از نخستین انتشار مجدداً " تکثیر نگردید ؟  
همچنانکه گرایش به آشنائی بیشتر با مورها و سایر جوانب فعالیت  
وی بوجود خواهد آمد .

پاسخ به سؤال چرا تکثیر نشد را باید به مسئولین بشمارای  
حواله کرد که دایره های خارج از اولیای امور دولتی را نیز شامل  
میشد . اما در باره خود نویسنده و سایر آثار و زحمات وی : فیض  
محمد که با پیشوندهای کاتب و ملا نیز یاد شده است ، فرزند سعید  
محمد وکیل از هزاره های محمد خواجه غزنی است . و به اساس  
روایت سید مهدی فرخ ، در زمان امیر عبدالرحمن خان به " سمت  
حضور انتخاب شده است " (×) و به اساس نوشته مرحوم عبدالحی  
حبیبی ، فیض محمد در زمان امیر حبیب الله جزو مشروطه خواهان  
اول قرار داشته (××) و مدتی را در زندان شریپور در حبس بسر  
میرد . از کیفیت و سیر فعالیتهای وی بر مباد که عمدتاً انرژی  
خوش را به نگارش تاریخ افغانستان معطوف داشته است . از روی  
توان و استعدادی که درین زمینه داراست ، سبب شده است که امیر  
حبیب الله نتواند خلأ حاصله از فقدان او در نگارش تاریخ طرف  
توجه اش را تحمل کند . و ناگزیر از حبس رهایش میکند .

.....

آثاری را که کاتب نوشته است همه در اختیار علاقمندان نیست. نوشته های تاریخی او از " تحفه الحبيب " آغاز میگردد ، که در دو جلد است . (xxx) از دوران احمد شاه درانی تا امیر حبیب الله را احتوا کرده است . " تحفه الحبيب " که به خط نستعلیق نوشته شده است ، ۸۸۵ صفحه میباشد . با ابراز تأسف این اثر چاپ نشده است و آنگونه که مرحوم حبیبی گزارش میدهد میدهد " در آرشیف ملی " قرار دارد . اینکه از زمان نگارش کتاب تا حبیبی تا حال چه سر نوشتی آن را بدرقه کرده است با دلهره و نگرانی زایدالوصفی باید منتظر نشست . معضلات و مشکلات تاریخ نگاری و وجود محدودیت های ناشی از مصالح دربار و درباریان را بحواله کسانی که نسخه خطی اثر یاد شده را دیده اند بهتر میتوان درك کرد . : مثلاً : این عبارت را برسم گواه از کتاب یاد شده حبیبی نقل میکنیم .

" فیض محمد در این کتاب ( تحفه الحبيب ) نویسنده پرکاریست

---

(x) سیدمهدی فرخ سفیر ایران در افغانستان در کتاب "گرسی نشینان"

(xx) حبیبی ، " جنبش مشروطیت در افغانستان "

(xxx) این گفته ها بیشتر از اثر یاد شده وقابل قدرحبیبی متأثر است .

که مطابق موازین ادبی و سنن نویسندگی آنوقت به تحریر وقایع می پردازد . گاهی خامه خود را " کلک در سلک " می نامد که این عبارت جلب توجه امیر را کرده و بر حاشیه صفحه ۳۹ جلد دوم بزرنگ سرخ نوشته است : " ماشاالله ! کاتب به این عبارت چقدر رعونت و خود نمائی اظهار نموده اند . ۱۱ . " با نوشتن کلمات طنزآمیز بروی کلمات خط کشیده و به " مذکور گردید " تصحیح کرده است .

در جائیکه یکی از ناقدان مذکور ، سویه علمی نداشته و ایرادی را نوشته اند ، کاتب در مقابل آن پافشاری میکند ، مثلاً - بر کنار صفحه ۱۰۴ جلد دوم که بر او اعتراض تطویل عبارت پردازی و اطناب کلام کرده اند می نویسد : " جمله معترضه که مشتمل بر اوصاف ظالمان و متضمن مظلومیت ستمدیدگان است بر سبیل تنبیه نگارش داده شده ، زیرا که مقام را مناسب دانسته تحریر نمودم اطناب ممل نیست . (×)

میتوان درك كرد كه نگارش كتابی در ۸۸۵ صفحه و به خط نستعلیق كار سهلی نبوده است . جمع آوری اطلاعات ، مراجعه به درباریان مطلع ، عدول نكردن از گفتنی های كه تار و پود زندگی زحمت آشنای اجتماعی بر او تحمیل می كرده است ، باوجود نظارت دربار مطلقه و خودكامه یقیناً " كار نگارش را بر او دشوار ساخته است . از گزارشات بر میاید كه بر خورد با او درحدود ایجاد ناراحتی ناشی از پیشنهادات ناقص وكوتاه نظرانه جاهلان دریاری نبوده است بلکه مورد لت و كوب نیز قرار گرفته است . زندگی دردمندانه او این لت و كوب را در زمان امیر حبیب الله خان و امیر حبیب الله كلكانی (××) چشیده است . در زمان امیر حبیب الله خان به دلیل همکاری با مشروطه خواهان و عدول از معیارهای تاریخ نگاری رسمی و مورد احتیاج دربار ، و در زمان امیر حبیب الله كلكانی ، از آن جهت كه مكّنونات قلبی و علایق خود را نسبت بدوران امانی از دست نداده و از جانب دیگر به آنچه توظیف شده بود تا ضمیمه يك هیأت از مناطق هزاره نشین كشور برای حبیب الله بیعت بیاورند ، بدلیل عدم موافقت مردم آن دیار دست خالی بر میگرددند كه در

---

(×) مرحوم حبیبی این گزارش را بحواله نوشته از " ذیل " ، مجله كتاب شماره اول سال اول طبع كابل ۱۳۵۷ ه.ش. مینویسد .

(××) به توضیحی كه در آخر این نوشته میاید مراجعه شود .

نتیجه مغضوب و در معرض لت و کوب قرار گرفته است .

" تحفه الحبيب " از چاپ می ماند و چنانچه در آغاز از مقدمه " سراج التواریخ " مرقوم گشت ، کار نوشتن کتاب دومی بر او سپرده میشود . نگارش کتاب سراج التواریخ قسمتی از زندگی و انرژی فیض محمد را بخود مشغول داشته است . سراج التواریخ چنانکه اکنون آگاهی میابیم در سه جلدی که عده ثی در اختیار دارند خلاصه نمیکرد . جلد های بعدی را دارد که متأسفانه از دسترس بدور بوده است . ۴۰۰ صفحه دنباله سه جلد که تدوین وقایع مهم پنج ساله تا سال ۱۳۸۹ قمری است طبع نشده است . این بخش تا سال ۱۳۵۸ ش. در اختیار فرزند وی ( محمد علی ) بوده که به آرشیف ملی فروخته شده است .

احتمالاً نوشته های چاپ نشده کاتب بخصوص آن نوشته های که در خانه نزد وی بوده و بعد نزد فرزندش محفوظ بوده است از آن سری نوشته هائی باشد که ملاک ها و معیارهای خودکاتب را با آنچه خود سره و ناسره کرده ، همراه داشته و نگرانی عدم پذیرش دربارها را نیز با خود داشته است . مساعد شدن نسبی زمینه جهت باز مطرح کردن موضوعات در زمان شاه امان الله از نظر کاتب فیض محمد با هدف دور کردن و تعدیل مواردی که در زمان امیرحبیب الله در نوشته های او تحمیل شده است ، احتمالاً شاخص نوشته های این دوران او باشد ،

زیرا طبق گزارشات ارائه شده ، موضوعات مشترک و دورانهای را احتوا میکند که در کتاب "سراج التواریخ" نیز درج شده است .

وقتی میخوانیم که "کاتب تاریخ خود را تا سال هشتم عصر امانی ۱۳۰۶ شمسی نوشت ، شش سال اخیر امیر عبدالرحمن و تمام دوره حبیب الله خان در جلد در حدود (۳۰۰۰) صفحه بخط میرزا قاسم خان کابلی ... در کتابخانه معارف موجود بود که احوال قتل امیر حبیب الله را هم داشت ، ولی اکنون موجود نیست ." (×) به زحمت و پشتکار او پی میبریم . این کتاب را باید جلد چهارم بحساب آورد .

جلد پنجم که در برگیرنده زمان شاه امان الله میباشد ، از آن نیز خبری نیست . اما در نوشته یاد شده مرحوم حبیبی از شخصی بنام عبدالغفور غرقه نام برده شده است که این کتاب نزدش دیده شده است . این اشارات و یادآوری ها از جهات زیادی حائز اهمیت است ، خاصتاً که در ره بردن به سرنخ برای دسترسی به آن اشخاصی که چنین آثاری را نزد خود نگاه داشته اند ، کمک میکند . حیف است که کار و حاصل زحمات مورّخی در باب جالبترین دوران تاریخ کشور ما هنوز هم روی دلایل مبهم در گوشه اسیر نظارت و انحصار شخصی باشد .

کاتب فیض محمد بر علاوه آثار یاد شده ، کتب دیگری بنامهای

---

(×) حبیبی " جنبش مشروطیت "

" فیضی از فیوضات " و " تاریخ حکمای متقدمین از هبوط آدم تا بعثت حضرت عیسی را نوشته است " ( کتاب دومسی در صنوف رشدی از طرف وزارت معارف طبع کابل ۱۳۰۲ ش. تدریس شده است ) .

بر علاوه ، " تذکره الانقلاب " را نوشته است که غرض اطلاع از وقایع نظام امانی و آمدن حبیب الله و طرفدارانش بکابل ، باید مفید باشند . این اثر نیز طبق گزارش حبیبی در آرشیف ملی قرار داشته است .

کاتب در زمان امان الله مامور میشود که وقایع عصر امانی را هم بنویسد . و ضمناً جز هیاتی بوده است که به تهیه قوانین مملکت مطابق موازین شرعی توظیف شده بودند . سایر اعضای این هیأت بدری بیگ ترکی و مولوی عبدالوسع بودند . ( ۱۲۹۹ شمسی )

.....



اینکه چرا فیض محمد با آنهمه کار آئی و استعداد به وظایف عالی و مقامات بلند پایه دولتی نرسیده است ، قابل مکث و تأمل میباشد . زیرا اکثریت همکاران نزدیک امان الله خان و آنانیکه در دوره پرجوش و خروش بعد از کسب استقلال ، کرسی های اداری و فرهنگی و سیاسی را اشغال کرده بودند ، در سطح فهم و اطلاع مندی وی نمیرسند .

.....

با پایان دوره امانی که میباشد از روی مراحل مختلف و نکات مثبت و منفی متمایز گردد ، سرنوشت روشنفکران و اهل قلم را دستخوش دگرگونی های ناشی از مواجهه با وزش بادهای ناسالم و غم انگیز می بینیم . در صفحات تاریخ پایان دوره امانی ، هنگامیکه امارت لرزان امیر حبیب الله کلکانی با عدم توفیق در حاکمیت همه نواحی افغانستان آغاز شد ، استعدادهای درخشان آن مقطع که با دستگاه بروکراتیک شده و کجرو امانی پیشامد انتقادی داشتند و انتقادات و اعتراضات شان از مشرب تحول طلبی مینوشید ، مسلماً نمیتوانستند

با دوره که مشخصه آن ضدیت با اصلاحات بود در سازش قرار بگیرند . جمعی نه بزرگ با هر انگیزه و دلیل و شاید هم با زمانه سازی و یا با تمایل قلبی یدستگاه حبیب الله پیوستند . ازین میان میتوان از مولوی حسین نام برد که بزودی در دست تبلیغات ضد امانی و مبلغ حاکمان متحیر گردیده و مدیر جریده " حبیب الاسلام " شد . اما عناصر زیادی را در حال انتظار و نشستن در خانه میبینیم . اینلم آیا در خلال مدت ( ۹ ) ماهه تلاشهای فعال عملی یا قلمی برای ایجاد حرکت جدید داشته اند و یا خیر ، مدارك گسترده تر و موثقی در دست نیست . و شاید عده نئی چشم براه بازگشت امان الله خان و بعدتر در انتظار نادر خان سپه سالار بوده اند . و این احتمال نیز موجود است که مدت کوتاه چند ماهه برای آنانیکه چنان قصدی داشته اند کفایت نداشته تا آرزوهایشان به ثمر بنشینند .

در جلساتی که تصمیم به قتل حبیب الله کلکانی گرفته بودند فاش شده و مورد خشم قرار گرفت .

مشاورین حبیب الله ، موازی با تجویز و پیشبرد برخوردهای نظامی ، طرق و راه های غیر نظامی را درراه تطمیع مردم وعناصری که به امارت او بیعت نکرده بودند ، نیز پیش می بردند .

از آجمله در سطح نظامی میتوان از فعالیتهای که در مزار و هرات صورت گرفت نام برد و در سطح تماسهای که بعداً با محمد

نادر خان از طریق برادرش شاه محمود برقرار شد نشاندهنده تلاشهای سیاسی و ضمناً حاکی از عقب نشینی های حبیب الله میباشد . و میدانیم که یکی از طرق سنتی جلب مردم به دادن بیعت گسیل نمایندگان و عناصر متنفذ قومی میباشد .

در زمان حبیب الله هم هیاتی از مردم کهدامن بمناطق مرکزی هزاره نشین کشور که از دادن بیعت امتناع ورزیده بودند ، فرستاده شد که مورد غضب قرار گرفته و بقتل رسیدند از آنجمله یکی هم عبدالرحمن خان یکی از خوانین زمیندار مناطق قره باغ بگرام بود که سرایی با نام وی تا چندین سال پیش در کنار شفاخانه مرکزی بنام سرای عبدالرحمن شهرت داشت . اما هیاتی که از بزرگان با نام اهل تشیع به منطقه دایزنگی فرستاده شد ، بدون اینکه خواست مورد نیاز امارت حبیب الله را در آنجا تحقق بخشیده باشند ، دست خالی برگشتند . اعضای این هیأت عبارت بودند از فیض محمد کاتب ، قاضی شهاب ، محمد علی جوانشیر چنداولی ، خلیفه محمد حسین و استاد غلام حسن .

.....

مردم هزارجات همانگونه که ستمکاری عبدالرحمن خان را فراموش نکرده بودند ، در قبال تعدیلات و تسهیلات فراهم شده از جانب نظام امانی قدردانی داشتند . از جانب دیگر انگیزه های حاکم که در شورشهای مناطق شمالی ، جنوبی و شرقی کشور حاکم بود ، و شیرازه سلطنت امان الله را با نتایج رجعت آمیز خود از هم پاشاند ، در مناطق مرکزی و هزاره نشین کشور تبارز نداشت . بناً در عدم کسب بیعت برای حبیب الله نباید جای تردید و چون و چرای حاکم میبود . و با چنان نتایجی فیض محمد در تحت شماتت منطق زور و خشم قرار گرفته جسماً و روحاً اذیت گردیده بود . آزار و اذیتی که تا آخر عمر رهایش نکُرد تا در ۱۶ رمضان ۱۳۴۶ ق. مطابق ۱۳۰۸ شمسی جان بخشیده است .

زندگی فیض محمد ، نمودار زحمت و رنج فردیست که با پشتکار و توسل بزبان ایما و اشاره و گاه سی صریح در تحت چکمه های تسلط دربار خودکامه بیشترین حرف های خود را میزند و نسلی را به احترام بر می انگیزاند .

من از آنچه " بعنوان " بچه سقو " ، " سقازاده " ، " سقوی " و " جنبش سقوی " و غیره از طرف جمع زیادی از نویسندگان و مورخان بکار رفته است ، احتراز جسته ام . هیچ دلیلی سراغ نگردید که بکار بردهای نخستین این اصطلاحات و تقلید های بعدی را از نظر معیارهای عاری از غرض و بدور از برخوردهای موهن و زننده توجیه کند . هنگامیکه روی اعتراض بسوی نویسندگان و مورخان خویش بر میگردانیم این موارد غرض یاد هانی مطرح میگردد :

معمولاً در کشور ما افراد را با نام پدر معرفی کرده اند . و مواقعی هم بخصوص در قدیمه ها با نام اجداد و گاهی هم با شغل و پیشه ی پدر ، تخلص و برای معرفت دادن بیشتر خواننده از وضع زندگی مشخصات ، زادگاه و یا پرورشگاه را یاد کرده اند . درین میان نظر به سهم و مداخله ئی که قدرت مندان و شاهان در نگارش داشته اند ، متناسب با سطح و سویه و لزوم دید ها در برخورد با يك فرد و یا جمع ، نام ها و اسمای مختلف را بکار برده اند ، که در مورد شکست خوردگان و برخاستگان از مردمی که همواره در معرض تحقیر بوده اند ، استخدام کلمات و اسمای تحقیر شده و مسود

اهانت قرار گرفته بیشتر زمینه بکاربرد داشته است .

در مورد حبیب الله باید گفت که چنین شده است .

حبیب الله فرزند عبدالرحمن است و بگفته سید بهادر شاه ظفر

" . . . داعبیه اتفاق دی چه پلار نی هم عبدالرحمن نومیده "

( پستنه د تاریخ په رنرا کتبی ) .

تثبت عاری از غرض و یا بمفهوم ضعیف کلمه غفلت زدگی در نگارش و اتخاذ شیوه مصطلح بدون تعمق به زمان نیازها و ضرورت بکاربرد اصطلاحات نامطلوب ، مطالبه میکند که گفته شود ، حبیب الله دوم و یا حبیب الله کلکانی و یا حبیب الله " خادم دین رسول الله " که لقب آخری به نحو بارزی معرف و مظهر ماهیت واکنش او و مشاورینش است . اگر استعمال نام عبدالرحمن خان در عقب نام حبیب الله زمینه را ایجاد میکند که نام حبیب الله محمد زائی فرزند امیر عبدالرحمن خان را تداعی مغالطه کارانه نموده ، و برای خواننده مشکلی را هر چند کوچک ایجاد خواهد کرد ، چرا گفته نشود حبیب الله دوم . و اگر پای اعتراض در میان است که مردم امارت او را قبول نداشته اند ، درینصورت لازم است ، نام شاهان ، سلاطین و امیران بشماری را به نحو دیگری نوشت .

این تصحیح توأم با اعتراض و پیشنهاد ارائه شده در استعمال

نام متأثر از تأیید حرکت ، ماهیت و نظام چند ماهه حبیب الله

کلکانی نیست . و در واقع هیچ نوع دخالتی توهم انگیز در آن راهی ندارد . مدافعین او که دست به قلم برده اند چه تفاهم فکری دارند و یا متأثر از رگه های محلی فکری و عقیده وی نظرشان در کلیت با برداشت فوق تفاوت ماهوی دارد . آنچه در نوشته های مدافعین منعکس گشته است ، از همبستگی های عقده وی سیاسی و تأئید جوانب مختلف و یا اساسی شورش و نظام حبیب الله کلکانی و مخالفت با نظام امانی منشأ میگیرد که با ایشان مناظره در حول نام مطرح نه بلکه در کلیت خویش بینش و دیدگاه های حاکم به نظرشان مطرح بحث قرار میگیرد .

در حالیکه اعتراض به همچو نام های موهن و زننده که در بالا یاد شد متأثر از غایت درس اندوزی از گذشته ها و تشدید ایجاد تحول در حیات جامعه میباشد . تذکر این موارد برای آنانیکه در تدوین وقایع با ادعای استقلال زحمت میکشند ، زمانی مفدیت خود را نشان میدهد که به سوی زننده و خاستگاه های اجتماعی چنین اصطلاحات بیشتر عطف کنند . در کشور ما به پیشه سقاوی مانند سایر فعالیت های دیده شده که در کل تهیدستان و اقشار پایانی و غریب اشتغال دارند و به آنها اهانت و تحقیر را روا داشته ، تحقیری که فرزندان شان بار " اهانت " و رنجش را حمل کرده اند . سخن آخر اینکه مخالف فکری و اجتماعی و حتی در همه موارد متروک و

مطروود و شكست خورده را شايسته نيست با كلمات آنچنان ياد كرد  
و بعنوان مقلدين فاقد تفكر و تعمق به تكرار مكررات پرداخت .



## پروسترویکا و افغانستان

... فهم گورباخف ( و یا غرض او ) از تاریخ افغانستان جالب میباشد .

به موارد آتی ببینیم :

" احتمالاً برای عموم آشکار نیست که افغانستان

اولین کشوری بود که اتحاد شوروی با آن روابط

سیاسی برقرار کرد . "

( م . گورباخف - " پروسترویکا " بزبان آلمانی ص ۲۲۹-۲۲۸ )

میتوان همه را آگاه ساخت که اتحاد شوروی نخستین کشوری بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت ( ۲۷ مارچ ۱۹۱۹ ع ) و به آن افزود که ، دو سال از انقلاب اکتبر در روسیه سپری شده بود ، مناسبات شوروی جدیداً پدید آمده با کشورهای غربی و در درجهٔ بیشتری با انگلستان تیرگی داشت . کشورهای مخالف شوروی سعی داشتند تا رژیم جدید را با استفاده از فشارهای داخلی و خارجی از میان بر—دارند . درین هنگام کسب استقلال افغانستان از سلطه

انگلیسها برای روسها غنیمت کوچکی نبود . استقلال افغانستان  
ضررت سیاسی و روحی مهمی بر پیکر انگلیسها وارد کرد . تأثیراتی  
بر منطقه گذاشت که در تشدید حرکات مشابه نیم قاره و تضعیف هر  
هر چه بیشتر زنجیره های استعماری مؤثر بود .

در چنین اوضاع و احوال ، رژیم جدیدالتأسیس در ماسکو چه  
دلیلی داشت که استقلال افغانستان را برسمیت نشناسد . هرگاه این  
برسمیت شناختن را فدای خاطرخواهی و کسب امتیازات بیشتری از  
انگلیسها میکرد ، چنین زمینه فراهم نبود . بر علاوه بارها در  
مجالس بزرگ منطقوی و خط مشی آن رژیم پشتیبانی از همچو  
حرکات درج بود . ضمناً باید خاطر نشان ساخت که این تأمین ارتباط  
و برسمیت شناختن استقلال افغانستان يك جانبه نبود . شناخت اتحاد  
شوروی از طرف افغانستان برای کشور اولی نیز از نظر سیاسی مهم  
بود . خصوصاً که شوروی در انزوای سیاسی قرار داشت . بنأ مصالح  
طرفین ( افغانستان و شوروی ) متقاضی بر قراری چنین روابطی بود .

### مصالح طرفین در آن ایام چه بود ؟

دو کشور افغانستان و اتحاد شوروی در مجاورت هم قرار  
داشتند . هرچند مناطقی خارج از حدود جغرافیائی روسیه نیز در

در کناره ی شمالی افغانستان قرار داشت ولی چنانکه واقعیت های بعدی نشان داد ( همچنانکه روابط قبلی انگلیسها و روسیه تزاری هنگام تعیین حدود سرحدات افغانستان و تقسیم مناطق تحت سلطه نشان داده است ) این مناطق دارنده استقلال در عملکرد نبودند .

این دو کشور افغانستان و اتحاد شوروی در برابر مخالف مشترکی ( انگلستان ) قرار داشتند . انگلستان از طریق اروپا و سرحدات اروپائی شوروی و همچنان از طریق ایران و ترکیه تلاش رخنه در داخل شوروی را داشت و در برابر خواست افغانستان مبنی بر برسمیت شناختن استقلال طرفه رفته و بهانه جوئی میکرد .

سیاستی که در دوره های مختلف در انگلستان در برابر روسیه با استفاده از افغانستان حاکم بود عبارت است از دور نگهداشتن روسیه از دسترسی به هند از طریق افغانستان . و اگر تلاشهای استقلال خواهانه در افغانستان به ثمر نرسیده بود و انگلستان جراحات ناشی از جنگ عمومی اول را بر پیکر خویش متحمل نمیگردید ، بعید بنظر نمیرسد که در راستای همان سیاست خیال استفاده از افغانستان برای تشدید مخالفت های باشندگان مناطق آسیائی و مسلمان نشین با گشودن جبهه دیگری برای ماسکو ایجاد در دسر سیاسی و نظامی میکرد . درین زمینه توجه باید کرد که فوای انگلیسی در شاه جوی رسیده بود که نگرانی آن در نخستین دیدار

هیأت های افغانستان و شوروی منعکس می باشد . در کنار الزامی بودن روابط ناشی از مصالح طرفین ازین جهات ، عامل دیگری که افغانستان را به عجله وامیدارد ، تحریم مواد مورد نیاز افغانستان از طریق هند است که چشمداشت استفاده از راه شمال در آن مداخلت دارد .

تبادلۀ نامہ های دوستانہ میان امان اللہ و لنین علاوہ بر موازین عمومی و بدیہی در داشتن روابط عادی سیاسی ازین مصلحت زمانی نیز ناشی میشود .

علیرغم این مصالح باری بیاندیشیم کہ اگر حکومت شوروی با افغانستان روابط سیاسی برقرار نمیکرد ، آیا شکست انگلیسها در چند جبهہ نظامی و تأیید استقلال افغانستان بہ مانع مواجہہ میگردد ؟

و آیا ، این برسمیت شناختن از جانب شوروی و آنہم نخستین کشور نقش تعیین کننده را در کسب استقلال داشت ؟

در گفتہ گریاچف چنین ذہنیتی برجستگی دارد . " تاریخ نوین افغانستان " کہ نمونہ برجستہ تاریخ نگاری مزدور منشانہ است نیز آنطوریکہ توقع میرود بہ مسألہ چنین نظری دارد .

عدم شناسائی طرفین در آن هنگام بدور از ہر نوع مولفہ ها

بدیهی دپلماتیک بود . کشورهای در شرائط جیوپولیتیک شوروی و افغانستان ، با بستر زمانی مشخص دلیلی نداشتند که همدیگر را برسمیت نشناسند. اما گفته های گورباچف با این بیان که فوق‌آدیده شد گفتنی های گوشخراش برخی از " مورخین " روسی و تکرار تفاله هاست که خدمتگذاران متأثر از روسی زدگی در وطن ما آنرا مطرح میکنند. در پشت سر این حرف ها ، بوی مشمئز کننده استحصال توقعات سلطه جویانه و توجیهات دست اندازی مداخله موجود وجود دارد .

گورباچف هنگامیکه مدعی میشود :

" افغانستان نخستین کشوری بود که اتحاد شوروی با آن روابط سیاسی برقرار کرد " چه چیزی را به غیر از این خواسته های نامعقول میخواهد بگوید . با آن مقدمه چینی که گورباچف غرض مکث روی مسئله افغانستان بکار برده است بالاخره دل انسان میخواهد بپرسد که حالا چه باید کرد که شوروی استقلال افغانستان را برسمیت شناخت ؟ آیا استنتاج این باشد که مردم افغانستان همواره مدیون بوده و به هرخواست و توقعی از جانب شوروی پاسخ مثبت بگویند ؟ و در شرائط کنونی گورباچف با مقدمه که به گذشته روی این موضوع اشاره میکند چه باید کرد ، آیا خواست خروج قوای اتحاد شوروی را از افغانستان معوق گذاشت ؟

اندکی دیگر بیافزائیم مردم افغانستان هنگام قیام ضد استعمار

بریتانوی اجازه آن را از اتحاد شوروی اخذ نکرده بودند ، عساکر و مشاورینی را هم فرا نخوانده بودند .

گوریباچف علاوه میکند که " با این کشور ( افغانستان ) شاهان ، رهبران ، اقوام ( قبائل ) آن همیشه دارای ارتباط دوستانه بوده ایم " ( ص ۲۲۹ پروسترویکا )

اما نظری به وقایع و رویدادهای تاریخی میرساند که بر خلاف نظری ، چنین نبوده است . تاریخ روابط شوروی - افغانستان بعد از کسب استقلال نشان میدهد که بینش و مصالح حاکم بر ماسکو را دو عامل تعیین نموده است :

- ۱ - حدود مناسبات و جذر و مد روابط اتحاد شوروی با انگلستان
- ۲ - تأثیراتی را که افغانستان در مناطق شمال سرحدات خود (به آن سوی سرحد) مثلاً در دوره امانی بجا میگذاشت . مناطقی که بتدریج پیوندشان از طریق رنسا و تشکیلات سیاسی جدید در تبعیت از ماسکو با مرکزیت شوروی استحکام میافت .

جماهیر شوروی تا آنجائی از دولت امانی جانبداری نموده است که در چوکات سیاست کلی آن ، دولت افغانستان بر علیه

انگلستان قد علم کرده است . انگلستانی که شوروی را تا سال ۱۹۲۴ برسمیت نشناخته بود . اما تا آنجا نیکه شاه امان الله به قضیه پنجاه توجه داشت و جانبداری از قیام ها و حقوق ناراضیان را مطرح میکرد ، محصله آن حاکی از تیرگی روابط میباشد . اتحاد شوروی بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در پهلوی سایر تلاشهای داخلی از پیشبرد وظیفه تحکیم موقعیت و ساحه نفوذ بعنوان جز مکمل سیاست داخلی غافل نبود . اهمیتی را که دولت امانی برای برسمیت شناختن خویش از جانب انگلستان قایل است ، در خلال قرارداد کابل پاره نئی از انعطافات را بکار میبرد ، که در نتیجه برای سران اقوام سرحدی ایجاد یأس میکند و در ایجاد نگرانی و معضله با شوروی نیز نقش دارد . موارد آتی نیز نشاندهنده ی تیرگی در روابط دولتين افغانستان و شوروی بوده است :

كمك دولت افغانستان به امير سيد عالم شاه ، و زندانی شدن افغانها بدنبال تشديد فعاليتهاى انورپاشا در فرغانه و بخارا را قواى افغانى به سوى سرحدات انتقال داده شده بود .

تخلیه جزیره " درقند " از طرف شوروی و سوقیات قوای افغانی به سوى قطعی ... همه و همه مواردی اند حاکی از تیرگی روابط میان دولتين و نه روابط حسنه همیشگی.

روابط شوروی - افغانستان را بانیست از نظر کمی و کیفی با  
 فرجام غم انگیز بمشابه ماحصل دینامیسم ، گستردگی تعمیق رو به  
 تزايد شوروی در افغانستان در بسیاری از سطوح دید . این سیر از  
 زمان امان الله تا نجیب تفاوت های بسیاری دارد .  
 بدون آنکه از موضوع خارج شوم و بدون آنکه قصد حاشیه گری  
 باشد ، باید یاد آوری کرد که انسان شاهد اوضاع کنونی در پیامد  
 روابط و کارکردهای شوروی در افغانستان خویش را ملزم میبیند که  
 بگوید :

در داشتن روابط حسنۀ اتحاد شوروی با شاهان و امیران به  
 تناسب موقف شان در برابر سیاست های مورد نیاز شوروی نمیتوان  
 شکی داشت ، ولی در گسترۀ میهن مصیبت چشیده ما جا نیست که  
 زهر این " دوستی " رخنه نکرده باشد . تاریخ قضاوت خویش را ازین  
 واقعیت میگیرد و وجدان های بیمار و استعمارزده که غایت شانه  
 خالی کردن بار مسئولیت را دارند طرف صدور باز خواست تاریخ  
 خواهند بود ...

